

1502
/5

الشعر کلام حسن و قبحه مستحسن

عالم الذوق والعلو سالك التمرين في نظم و نثر
مؤلفه المصنف المصنف المصنف المصنف المصنف

۵۳۰ هـ
هدیه رضا

مواضع مولوی سید حسین جبار تصنیف از موهبی حیدر ازل

در مطبع اخبار اصغر واقع حیدرآباد دکن مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

تضمین مصرعہ از قصاید بحر کامل بکیران مجامد ناطقہ کہ اسباب اصول و احکام
 او تا و بیت تبیین و آسمان است و فواصل او امر و نواہش او زان عروض کھرو
 ایمان از شعر آئے عقول بلغات و محول عرب و عجم محال و تمہین ارکان و زو
 از افراد بحر بدید بے پایان قدرت کاملہ غنی کہ اصول منظوم سماء ارض
 با وجود تضمین رباعی عناصر اربعہ سالمہ از زحاف است و روی مطلق قائم
 نظم مصنوع عاتش بغیر تنقید بوصل و غل و حبسے بلا خلاف از قطعان او ہام صحا
 ذوے الانہام عالم محال خیال با این نظم نیک از در حمدش خالی نشو از زو
 عاری و ہر نثریک از جو اہر بدش مالی منظوم لالی شلالی و تقطیع این بحر عمیق
 بحر بحر دشوار عنوان کامل را با جزمی اقرار ملولہ مشوے یو یو

حرف لا اوصی بحال وصف تو	الا انیت حال وصف تو
عجز ما از وصف تو آن وصف هست	وصف تو در وصف کی گشت دست
لا تعد نعمتک یا ذا الجلال	لایؤدک شکرک منا بحال

و تسبیح توصیف مدایح امی بلینیکه با کلام فیض نظام مقفی و تسبیحش قافیہ قافیہ
 سجان سبحان بیان تنگ است و تکمیل تعریف مناقب مفسر یک مضمون بیت
 رسالت بشتریش بر ناطق و صامت متکشف بیدنگ از نشیان بلاغت
 هر زمان غیبه ممکن بگیان استیجاب مدحش غیر متصور الا از خالق انس و جان
 نام پاکش و می نظم کونین نفاذ دیش تاسیس قافیہ و ارین مبین افلاک از
 تقطیعش بسین تسبیح زمین از مصرعه وجودش مزین تر فیض وجودش عیش
 نظم عالم نظم وجود فیضش سبب نشتر در ریم نظم نظم از نقش لایق نشتر لای
 و نشتر از نقش فایق تیر بیت ابر و سه شاهد بی مثالی مربع چار یار کعبه
 از صنعت تردیف تجنیز زمین و باغی آل عیام اظهارش از مصرعه وجودش

محمسنین ملولنه مثنوی	نظم عالم را از گذشته وجود
هم نبورش کرده اوم را سجد	ذات پاکش رحمة للعالمین
وصف صاقر گشت لولا بالیقین	مهر دوش ختم ختم المرسلین

میرنی و آدم اندر ماه و طین
 خاک پایش پایہ مرچرخ برین
 سیر عیش حور عین و باغ شد
 باج تاجش حبد عرش و فرشتی
 هست بہتر از ہمہ بعد از خدا
 نے شود وصفی زا و صفش بیان
 کشتی کوین - اطلح شد
 ما بقی ہذا الزمان قایم
 تا بماند گردش این روزگار
 بر ہمہ اصحاب ضرخ فال او
 گشتہ رہشان دین احمد پرنیا

گرد نقش زین عین حور عین
 کحل چشمش سرمہ مانواع شد
 تاج فرقت تا بفرق عرش بود
 هست جامع مرصعات انبیاء
 گر شود ہر موعیتن را صد زبان
 او محمد خالقش مداح شد
 صَلِّ یَا رَبِّ عَلَیْہِ وَآلِہِ
 رحمت خود را فرست ای کردگار
 بر حبیب خویش و ہم بر آل او
 خاص بر آن چار یار با صف
 اما بعد میگوید عاصی پیر از معاصی ہم

رین و شین نحیف سخاوت حسین بن سید سوز حسین امر و ہوس غمراشد
 و نوب و ذنوب والدیہ و احسن الیہا و الیہ کہ این رسالہ چند اورا تے
 در عرض و توانی بضرورت اتفاق از چند کتب معتبرہ این فن مثل
 عروض سبغی و حدائق البلاغت و مخزن الفوائد و رسالہ مرآت القلوب

وچار شربت و تقویت الشرا و صبح الصالح و کامل العروض و چهار گلزار
 و رساله عبدالواسع و رساله معراج العروض و ششم لغیات اللغات و غیره
 انتخاب نموده تالیف نمودم و بر اسلحه شهیل تفهیم صغار و کبار و تسریع
 تفهیش مجور اشعار اکثر مضامین بطور اختصار در سداک جدول کشیدم و حتی
 الوسع بحور و وجهیم در قلمزم تحریر آوردم و درین تالیف سحر نقل مضامین و
 نواید از کتب معتبره چیزے نثرن خود نموده ام الا باجمال و تفصیل و راه
 تغییر و تبدل نه پیوده مگر بایراد تمثیل و چونکه علت غائی از تالیفش تحائف
 و تبادسی نزد منیم ذکی و ذبین نفی لیتق سعادت و ثناء و سعید لیاقت شعاع
 سباق میدان فراست و ذکاوت فارس مضمار فطانت و لطافت طالب
 علوم تعلیم رآغب فنون غلیه عین انسان عینیت و آلمان عین انسانیت
 مہر سپهر مودت ماہ سماء مروت مجمع صفات حمیدہ منبع اخلاق پسندیدہ
 غوآص دریاے طویل نکات خفیه شننا و بحر عمیق مسایل نظریہ مورد فضا
 حضرت رحمان محمد علی رضا خان حفظہ اللہ تعالیٰ عن حوادث الزمان
 و زندقہ کل نعمت و خیر فی الدارین بحر مہر بنی الحرمین مولفہ قطعه

جہیش مطبع انوار خوبے	رخش خورشید اوج بیناے
----------------------	----------------------

و عا گویم بضمن نظم حافظ
که عمرش باد صد سال بالای

بهر منزل که رو آر و خدا یا
نگهدارش بجزف لایزال

مقصود قلبی و مخطور دلیست به پدیه رضائیه نام نهادم و به کلهزاره رضا
که لقب تاریخت طفت ساختم و مضمونش را بر مقدمه و دو باب و خاتمه
انقسام دادم امید از ناظران عیب پوش خیر نموش و ما بران اصلاح کوش
خطا ترا موش آنکه اگر بجائے خطا و زلل ملاحظه فرمایند بذیل عفو پوشند
و به اصلاحش کوشند و ما توفیقی الا بالله و هو حی و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
صفت درم شعر در لغت و هستن و در یافتن است و در اصطلاح شعر اکلاست
موزون و متقنی بشرطیکه قایل مقصد موزونیت آن کرده باشند پس کلام ناموزون
و موزون غیر متقنی و متقنی ناموزون و موزون و متقنی بلا مقصد قایل موزونیت
آن شعر نباشد لهذا اشاعر را بدو علم حاجت افتاد یکی علم عروض که موزونیت
و غیر موزونیت شعر بدان شکست میشود و این علم میزان اشعار است
و دوم علم قافیه که اتفاق شعر منصرف و اقنیت است چنانچه بیان هر دو علم
در دو باب کرده می آید و اول کسیکه شعر گفته آدم علیه السلام است و شعر بر
دره قسم است - فرد و رباعی و قطعه و مثنوی و غزل و قصیده و تشبیه

و ترجیع و مسط و منبسط و تقریف اقسام او اقسام اقسام مع امثال در خاتمه
بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی باب اول در عروض و آن مشتمل
بر هفت فصل است فصل اول در تقریف عروض و اوزان آنکه بگوید اند و اجزا
آنها که اصول است عروض علمیت که جمله اشعار بر آن معروض کرده میشود و باو
مقرره آن سنجیده می آید تا موزون از ناموزون جدا گردد و موجودش غلیل
بن احمد بحریت و موضوعش شعر و اوزان مقرره اشعار را بحر نامند
لا شتمها لها علی در المصامین کالبحر و بحر نرزد متقدمین نرزد ده است بعضی
متاخرین یازده دیگر اختراع کرده اند بیان اینها مختصری خواهد شد ان شاء الله
را که که بحر معیت و آنها منتظم ساخته اند ارکان و افاعیل و تفاعیل پسند
الفاظ مذکوره نرزد اکثر هشت است و نرزد بعضی ده است و کلماتیکه ارکان از آنها
مرکب اند اصول خوانند و آنها مخضر در سه چیز است سبب و و تد و فاعله
و هر یک بر دو قسم است سبب خفیف سبب ثقیل و تد مجموع و تد مفروق
فاصله ضعیفی فاصله کبری تقریف و امثال اقسام شانگان اصول نشانه ازین جدول باید شنید

فصل	نام فصل	تقریف نوعی	تقریف اصطلاحی	امثلة
سبب خفیف	سبب ثقیل	تد مفروق	تد مجموع	فاعله

۲	سبب ثقیل ثقیل معنی گران	کلمه دو حرفی که هر دو حرفش متحرک باشند	چون لفظ سمر و رخ در حالت اضافت کلمه آر
۳	و تد مقرون و تد معنی پیوسته و مجموع	کلمه سه حرفی را گویند که دو حرف اولش متحرک باشند و حرف آخر ساکن	چون کلمه صفا و وفا لفظ علی
۴	و تد مغروق مغروق معنی جدا کرده شده	کلمه سه حرفی را گویند که حرف اول و آخرش متحرک باشد و حرف میانه ساکن	چون ابل و کوی و قوت اضافت و کلمه راس مجرور بلا تنوین
۵	فاصله صغری فاصله معنی صغیر و صغری المعنی جدا	کلمه چهار حرفی که سه حرف اولش متحرک باشند و حرف آخر ساکن	چون لفظ بلکی و قوی و کلمه جبل به تنوین
۶	فاصله کبری کبری معنی بزرگ	کلمه پنج حرفی که چهار حرف اولش متحرک باشد و حرف آخر ساکن	چون نگذری و نگرگی و کلمه ننگه به تنوین

بعضی فاصله را از اصول نیامویند فاصله صغری را مرکب از سبب ثقیل و
سبب خفیف می شمارند ترکیب فاصله کبری از سبب ثقیل و تد مقرون

مثال مجموع اقسام اصول ششگانه که در عربی کم از علی راس خلی سگانه است
 و در فارسی این دو مصرعه که سه از سر کوخی و فاقدمی نگذاری
 جز رخ اهل صفا به کس ننگری از اجتماع هر سه اشله اقسام هر
 اصل مندرجه جدول پید است چون اصول ارکان مع اقسام معلوم شد
 پس ارکان ششگانه اتفاقیه که درین اشعار مذکور اند باید درین نظم

چون بود ترکیب این ارکان بهم	هشت وزن آید جردون فی بیش و کم
فاعلتن متفعلن شد بعد از ان	فاعلاتن بامفاعیلین بدان
پس فعلن بامفاعلتن بیار	بعضین متفاعلتن دان در شمار
ساز مفعولات را هشتم تمام	با تو گویم اصل اوزان و اقسام

و دو دیگر که فاعلاتن و متفاعلتن منفصل اند نزد اکثر داخل در فاعلاتن
 و متفاعلتن متصل است و فرق اعتبار است چه باعتبار ترکیب از و متفروق
 و دو سبب خفیف در بحر هجیث و خفیف و مضارع آیند
 و باعتبار ترکیب آن از و متفرون و دو سبب خفیف
 بحر دیگر و ارکان عشره مذکوره بعضی خماسی اند و بعضی سباعی و غیر
 بعضی از آنها از سه جزو مرکب اند و بعضی از دو و چنانچه ازین جدول روشن است

تعداد	نام رکن	قسم رکن اعتبار	بیان اصول که از آنها گرفته است	کیفیت ضروری
۱	فعلین	خمسای	۱	و تدقرون حقیقت
۲	فاعلتن	"	۲	بشرح صدر
۳	مفاعلتن	سبائی	۳	و تدقرون حقیقت
۴	فاعلاتن	"	۴	الایضا
۵	مستفعلن	"	۵	الایضا
۶	مستفعلن	"	۶	الایضا
۷	مفاعلتن	"	۷	الایضا
۸	مفعولات	"	۸	و تدقرون حقیقت
۹	سقطین	"	۹	این رکن بعضی است
۱۰	فاعلاتن	"	۱۰	و تدقرون حقیقت

بدانکه بخورن زده گاه متفق علیها که اسامی آنها درین قطعه مجتمع است قطعه

رکن خفیف در مل منسرح و اگر محتمل اسید و او امر کامل تخرج طویل و می

مشاکل متعارف برنج و مقصود است
 بعضی از اینها از نگار یک گن حاصل میشود بعضی از نگار دو رکن اول
 را بحد معنیه و ثانی را بحد مرکبه گویند و ارکان بیت زیاده از
 هشت و کم از دو نباشد بیتی که هشت رکن داشته باشد آنرا مشمن گویند
 و بیتی که شش رکن دارد مسدس و علی بن ابراهیم و شنی لیکن بیت مربع
 در فارسی کم آید و شنی هرگز نیامده مگر در عربی و اگر مشمن ارکان کم
 نموده مسدس نمایند آنرا محجر خوانند و محجر نوزده بحر خفیف و سراج
 مسدس الاصل اند مشمن بنامند و بحر و طویل بالعکس و نیز بحر یکبار کاش
 از تغیر محفوظ و سلامت ماند آنرا سالم گویند و بحر یکبار کاش تغیر شده باشد
 آنرا اضعف نامند و آن تغیر را از حاف چنانچه تفصیل این در فصل زحافات
 خواهد آمد تعداد و نام و وجه تشبیه و تعداد ارکان که در بحر مذکور و غیره ازین
 جدول ظاهر و مهیوس است -

تعداد	نام	وجه تشبیه	تعداد	تفصیل	کیفیت ضروری
۱	طویل	با اعتبار اینکه متن الاصل است و بحر و نامیده ازین جهت و در اصل طویل نبوده و در اصل	۲	مثنوی و مثنوی	مرکب و این بحر مخصوص عرب است

شماره	نام مجرای	تعداد ابراهیم	تفصیل ابراهیم	تعداد ابراهیم	کیفیت خردیه
۲	مید	۲	سبب اینکه کشیده شده است بیا باینکه و سبب اطراف ارکان حسین کشیده شدند باینکه کشیده چند و رفت کشید است	۲	فاعلان فاعل به با ایضا
۳	بیض	۳	بیض و رفت گسترانیدین است چون در ابتدا ارکان و سبب گسترانیده شده است باین ستم موسوم شد	۳	مستقل فاعل به با ایضا
۴	و فر	۱	و فر باینکه درین مجرای کان زیاده و افزا باینکه اشعار عرب درین بسیار است باین نامیده شد	۱	مفاعلتن فاعل به با مفرد و مخصوص به
۵	کمال	۱	کمال باعتبار اینکه چنانچه در وایره موضوع شده است بجهان است کمال نامیده شد	۱	مفاعلن فاعل به با ایضا

تعداد	نام	معنی	تعداد	معنی	تعداد	معنی
۶	بنج	بنج در لغت آواز خوش آید چون بشمار درین بحر خوش آواز خوانده میشود باین اسم موسوم شد	۱	مفاعیلن	۱	مفعول و مشترک عرب و عجم
۷	رجز	رجز در لغت بمعنی اضطراب است چون درین بحر اشعار فحریه وقت محرکین اضطراب خوانده میشود باین موسوم شد	۱	مستعلن	۱	مفعول و مشترک میان عرب و عجم
۸	رمل	رمل بمعنی پاشن است بگونه درین بحر اسباب با او تافتند یا باینکه نام سه و ست و درین بحر میشود باین نامیده شد	۱	فاعلاتن	۱	ایضا
۹	سریع	با اعتبار اینکه باعث کثرت است درین بحر اشعار سرعت رود	۲	مستعلن مفعولات	۲	مرکب و مشترک

شماره	اسامی	نوع	نوع	نوع	نوع
					خوانده شیخ و باین موسوم شد
۱۰	منسوخ	چونکه منسوخ و لغت معنی آسان است و درین کتب نیز استعاره است با و تا دلتا فی گفته شود باین موسوم	۲	مفعولات استفعل	هم با ایضا
۱۱	خفیف	زیرا که سبکترین بحر است و مدس آید شمن نباید شفاذ با بنم خفیف که معنی سبک است موسوم گردید	۴	فاعلاتن س قشطن فاعلاتن	هم با ایضا
۱۲	مضارع	مضارع معنی مشابهت با این که بحر با بحر منسوخ و در تقدم او تا در بر با مشابه و ماضی است باین اسم موسوم گردد	۲	مضارع فاعلاتن هم با	ایضا
۱۳	مستفعل	مستفعل معنی بریدن است بنامیکه این بحر از منسوخ بریده شده است	۴	مفعولات مستفعل	هم با ایضا

شماره	اسم	توضیح	تفسیر	نوع	نوع
		زیر کارگان هر دو متحد انداخته اند در ترتیب است باین اسم نامیده			کنیت
۱۲	محبوب	افتخار و لغت از پنج کیدن است چون این کبر از بحر ضیف برکنده اند باین موسوم شد چرا که هر دو بحر در کارگاه اند و در ترتیب تعداد در کارگاه مختلف گالایخته	س قفع لن فاعلاتن	م با	ایضاً
۱۵	استغفار	چونکه درین بحر او تاد با سبب تزدیک و قرین اند باین اسم موسوم گشت	فعلون	م با	هم در دو کشت
۱۴	مستدرک	مستدرک در لغت بمعنی دریاست و پیوستن است و درین بحر بسیار	فاعلن	م با	ایضاً

نوع بحر	اسامی بحر	نوع بحر	تصنیف بحر	نوع بحر	تصنیف بحر
۱۷	قرب	با اعتبار اینکه بحر فاعل قریب است یا اینکه بعضی بن بحر با قریب مولانا یوسف عروضی بن بحر وضع کرده این نامیده	مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن	مرکب و محقق بحر	
۱۸	جدید و غریب	جدید و لغت معنی نو پدید است و این بحر نیز نو پدید است که بعضی بن بحر پدید آورده اند را غریب نیز گویند و چه مذکور	فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن	ایضا	
۱۹	مشکل	مشکل معنی مشکو و مشکو این بحر با بحر قریب شباهت دارد با اعتبار اینکه هر دو در اکتاف	فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن	ایضا	

تعداد کجور	نام کجور	تفصیل ارکان کجور	تعداد و تکرار
	اختلاف در ترتیب است باین نام ناسند -		

و یازده کجور دیگر که بعضی از متاخرین عسک و ضیان پارسی مثل بهرامی و سهرشی
و برخی بهر قبی اختراع نموده اند چون عند التامل در کجور مذکور و مندرج اند و لغوی
از آنها پیدا چنانچه عمیق معکوس مدید است و عریفین معلوب طویل و علی مذالقیاس
و اکثر آن تفصیل آنها نه پرده خسته اند حال آنها مختصراً بیان کرده میشود و پنج
ازین جدول هویدا است -

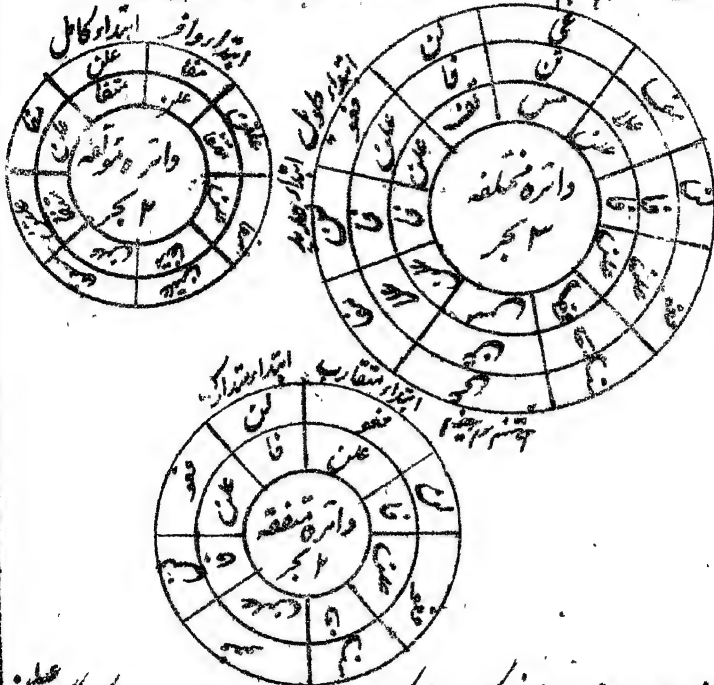
تعداد کجور	نام کجور	تفصیل ارکان کجور	تعداد و تکرار
۱	عریفین	مفاعیلین و فعلن	۴ بار
۲	عمیق	فاعلهن فاعلاتن	۴ بار
۳	صریم	مفاعیلین فاعلاتن فاعلاتن	۴ بار
۴	کبیر	مفعولات مفعولات مستغنی	۲ بار
۵	مذیل	مستغنی مستغنی فاعلاتن	۲ بار

تعداد بحر	نام بحر	تفصیل ارکان بحر	تعداد بحر
۶	قلیب	فاع لاتن فاع لاتن مفاعیلین	۲ بار
۷	حمید	مفعولات مستعلن مفعولات	۲ بار
۸	صنیر	مستعلن فاعلاتن مستعلن	۲ بار
۹	احم	فاع لاتن مفاعیلین فاع لاتن	۲ بار
۱۰	سلیم	مستعلن مفعولات مفعولات	۲ بار
۱۱	حسین	فاع لاتن مستعلن مستعلن	۲ بار

فصل دوم در بیان تفکیک بحر نوزده از دوازده مضمره باید
 دانست که بعضی از بحر متفق علیها از بعضی دیگر باعتبار تقدیم و تاخیر ارکان
 عشره و لحاظ تقابل حرکات و سکات قطع نظر از خصوصیات حرکات
 علویه و منفک میشوند و خلیل ابن احمد و تالبعاء و برائے سهولت
 تفهیم این انفا که پنج دائره وضع کرده بودند و باسم مناسب موسوم
 نمودند چنانچه بحر طویل و مدید و بسیط از یکدائرة مختلفه منفک میشوند
 باین طور که اگر مفعولین چهار بار بر خط دائره نویسی و از مفعولین شروع نمایند

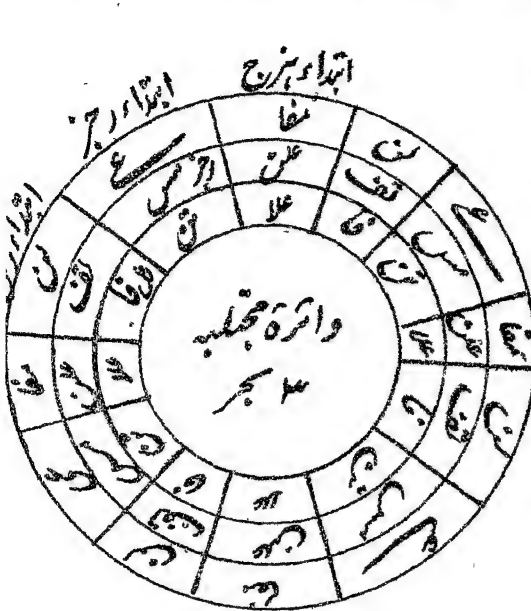
و بر مفاعیلن ختم کنی و گوئی فاعلن مفاعیلن چهار بار بحر طویل باشد و اگر
 از لن آغاز نمائی و بر مفعول تمام سازی و گوئی لن مفاعلی لن فاعلی چهار
 بار بر وزن چهار فاعلاتن فاعلن شود که بجز بدیدست و اگر از عیلن
 آغاز نمائی و بر مفاعول تمام سازی و گوئی عیلن فاعلن مفاعیلن چهار بار
 بر وزن چهار مستعلن فاعلن شود که بحر بسیط است و این اثر را
 مختلفه از ان گویند که ارکان بحور این دایره مختلف اند بعضی خماسی و
 بعضی رباعی و بحر وافر و کامل از یک دایره که موقوفه نام دارد منفک میشود
 چه اگر هشت مفاعلتن بر خط دایره نویسی و از مفا شروع کنی بحر وافر
 و اگر از علتن آغاز کنی و گوئی که علتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن
 بر وزن چهار متفاعلن شود که بحر کامل است و این دایره را باعتبار الف
 و اتحاد ارکان موقوفه نام نهادند و بحر متدارک و تقارب منفک از
 یک دایره است زیرا که چون چهار فاعولن بر خط دایره ارقام نمائی و
 از فاعولن آغاز سازی و فاعولن چهار بار گویی بحر تقارب باشد و اگر
 از لن آغاز سازی و گوئی که لن مفعول فاعولن فاعولن فاعولن بر وزن چهار
 فاعلن باشد که بحر متدارک است و این دایره را متفق با اعتبار اتفاق ارکان

بجز این دایره که همه خاصی اند و مرکب از دوازده مجموع و سبب خفیف نامیدند
و بعضی مشبه به هم گویند صورت دو اثر نکته مذکوره نیست -



و بحر نرج و بر جزو مل منفک از یک دایره است باین صورت که اگر مفاد
را چهار بار خط دایره نویسی و از مفا آغاز کنی بحر نرج باشد و اگر از عیلمن
شروع نمائی و گوئی عیلمن مفاد و بار بر وزن چهارست منعلن شود
که اصل بحر جز نیست و اگر از لن آغاز کنی و گوئی لن مفاد لن مفاد لن
مفاد لن وزن چهار فاعلاتن گردد و که بحر مل است و این دایره را متجمله
بفتح لام از آن گویند که این سه بحر را از بحر دایره مختلفه گفته اند

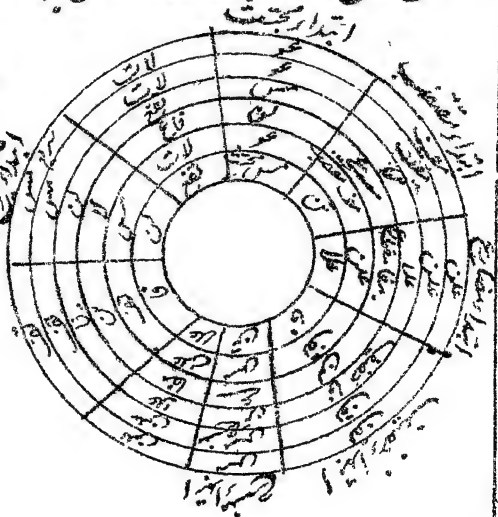
مفاعیلین را از طویل و مستفعلن را از بسیط و فاعلاتن را از مرید و
اجتلاب در لغت چیزه از جای بجای بردن است و عجم این دایره را
موتلفه نامیده اند بسبب الفت ارکان باهم دیگر صورت دایره نیست.



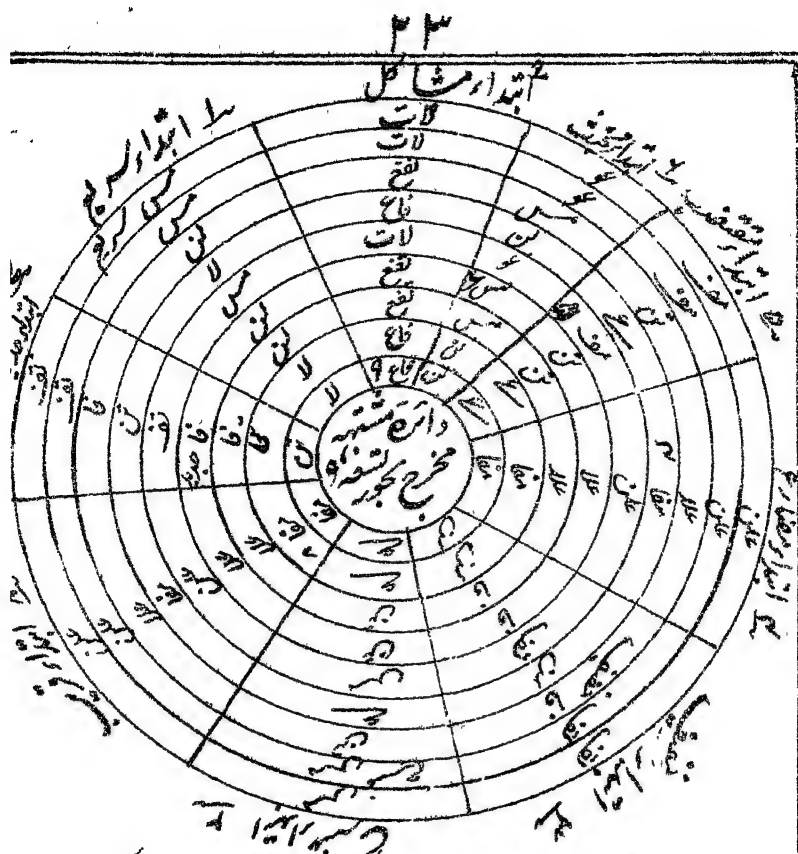
و شش بجر که سیل و منج
و خفیف و مضارع
مقتضی و محبت اند
و قتی که سدس یعنی شش
ارکان داشته باشند
از یکدایره مشتهرین
می آیند چرا که اگر مستفعلن

مستفعلن مفعولات که بجر سرع است بر خط دایره و از مستفعلن دوم آغاز
و بر اول تمام کنی و گوئی مستفعلن مفعولات مستفعلن بجر سرع و از مستفعلن
مستفعلن دوم آغاز کنی و بر سر آن تمام کنی تا مستفعلن مفعولات مس
تفعلن مس بر زن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن شود که بجر خفیف است و از
از علن مستفعلن دوم شروع سازی و بر ستف او تمام و گوئی علن مفعولات

مشتق کن بر وزن مفاعیلین فاعلاتن مفاعیلین گرد و که بحر مضارع است
 و اگر از مفعولات شروع کنی و بر تفعیل دوم تمام سازی و مفعولات مستفعلن
 مستفعلن گوئی بحر متقارب باشد و اگر از عیالات شروع کنی و بر ماضی تمام
 سازی و گوئی عیالات مستفعلن ماضی مستفعلن فاعلاتن
 فاعلاتن شود که بحر محبت است این دایره را مشبهه از ان گویند
 که مستفعلن و فاعلاتن منفصل که مرکب از و تدم مفعول و در
 سبب خفیف اند مستفعلن و فاعلاتن که مرکب از و و سبب خفیف
 و و تدم مجموع اند بهشتی و از نچه اول و ثانی بحر محبت و خفیف
 و مضارع تعلق دارد و ثالث و رابع بحر دیگر و بعضی این فرق
 را اعتبار می دانند لهذا
 بهشت رکن قرار داده اند
 چنانکه در بیان ارکان
 گذشت صورت دایره
 اینست این دایره
 موافق عروض سیف



نوشته شده است شانزده بحر بحر قریب و جدیه و مشکلی از دوایر
 مذکوره تفصیلی که گذشت بیرون می آیند و سه بحر مذکوره باقی میمانند
 اگر چه صاحب تقویت الشعرا طریقه استخراج هر سه بحر مذکوره هم از
 دایره مشتبّه نوشته است مگر صورت دایره که شش بحر سابقه مع این
 سه مذکوره می برآیند ثبت نکرده نحیف صورت دایره که نه بحر
 از آن بر می آیند برائے تسهیل تفهیم طالبان تجوید نموده منقش میسازد
 تا عروس مراد کمال حسن و رعنائی بر کرسی زیبایی جلوه نماید و طریق
 استخراج بحر سه مذکوره گذرشته و بحر ثلثه مذکوره باقی مانده بدین طور بیرون
 می آیند که اگر از تفعّل مستفعلن اول شروع نمائی و بر سر او ختم کنی و گوئی
 تفعّل مستفعلن مفعولات مس بر وزن فاعلاتن فاعلاتن مس تفعّل
 باشد که بحر جدید است و اگر از علن مستفعلن اول این ابتدا سازی و بر سر
 او ختم کنی و گوئی علن مستفعلن مفعولات مستف بر وزن مفاعیلن مفاعیلن
 فاعلاتن باشد که بحر قریب است و اگر از لات شروع کنی و بر مفعول تمام
 در لات مستفعلن مستفعلن مفعول گوئی بر وزن فاع لاتن مفاعیلن مفاعیلن
 باشد که بحر مشکلی است صورت دایره اینست -



اگر چه صاحب غیاث اللغات دایره مشتمله چنان ثبت نموده که از ان
بهر مضارع و مقنضب و محبت و مشعر بر می آیند و یک دایره منتشره و مشعر
متاخرین افزوده که از ان بحر شاکل و سریع و جمید و خفیف و قریب تفکد
می شوند لیکن از این دایره بخوبی نگورده سالم نمی آیند بلکه همه مزاحف
مستخرج می شوند لهذا ن طریق غیر سالم را گذاشته طریقی سالم اختیار نمود
فصل سوم در وجه تمییز بیت و مصرعه و اجزای آن بدانکه بیت در

بعضی خانه است پس بیت شعر را با بیت شعر یعنی موسی در خوبی در و اوج
 و عزت و اعتبار مردم بدان تشبیه داده باین اسم موسوم کردند
 چنانچه عرب گفته *الحسن نظير في الثمين و لولقة و بيت من الشعر*
و بيت من الشعر و اجزائے بیت را با جزائے خانه پشیمن عریان صحرا
نشین که مرکب از رسیان و منج و ستون میباشد مسمی ساختند و سبب
در وقت و فاصله نام نهادند چنانچه خیمه بدون اجزاء مذکور قیام نمی پذیرد
و همچنان بیت بدون اجزاء مذکور صورت نمی گیرد و کما هو ظاهر و
بیت را مصراع گویند و مصراع در لغت بعضی یک طبقه و یک پاره از دو
طبقه در است چنانچه یک طبقه در بدون آخر باز و فراز توان نمود و اندر
داخل میتوان شد همچنان یک مصراع بدون دیگرے توان خواند
و معنی آن توان فهمید ازین جهت پاره بیت را مصراع نام کردند
و چنانچه از اجتماع هر دو طبقه در تمام میشود و همچنان از اجتماع هر دو
مصراع بیت تمام میشود و رکن اول مصراع اول را صدر گویند
و رکن آخر مصراع اول را عروض و رکن اول مصراع ثانی را ابتدا
گویند و رکن آخر آن را ضرب و هر رکنی که میان صدر و عروض و یا میان

ابتدا و ضرب آید آن را خوشخوانند چنانکه شاعر در نظم آورده است
 اول از مصراع اول صدر روان و آخرش میدان عروض ای کاروان و
 اول از مصراع ثانی ابتداست و ضرب باشد که اندر انتهاست و هر چه باشد
 در میان این چهار و خوشمیدان از عروض ای هوشیار و پس در بیت
 مشن صدر و ابتدا و عروض و ضرب یک یک باشد و خوش چهار و در مشن
 و در بیت مربع خوش نباشد و در مشنی بجز صدر و ابتدا نباشد چنانچه
 تسبی و تقداد هر یک از اجزای حمده مذکوره در هر قسم از اقسام اربعه بیت
 یعنی مشن و سدس و غیره ازین جدول ظاهر است -

شماره از اول	نام رکن	در بیت	در نظم	تقداد هر یک از اقسام اربعه بیت			
				مشن	سدس	مربع	مشن
۱	صدر	رکن اول	با اعتبار اولویت و صدرت آن	یک	یک	یک	یک
۲	ابتدا	رکن اول	با اعتبار ابتدا مصراع ثانی از و	یک	یک	یک	یک
۳	عروض	رکن آخر	عروض در آخر یعنی ستون خیمه است چون این رکن هم ستون بیت است که بدون آن قیام بیت و وزن او معلوم نمیشود و این اسم موسوم گردند	یک	یک	یک	۰

شماره بیت	نام بیت	نوع بیت	تعداد	قسمت‌ها		
				شعر	مصرع	اشتی
۴	مربک	مربک	یک	یک	یک	یک
۵	خشوع	خشوع	چهار	دو	دو	دو

فصل چهارم در تقطیع و معرفت موزونیت و ناموزونیت بیت بدانکه تقطیع و رخت پاره پاره کردن است و در اصطلاح عروضیان عبارتست از برابر نمودن اجزای بیت بارکان بحر که آن بیت در آن بحر از بحر مذکوره باشد بطوریکه متحرک مقابل متحرک و ساکن مقابل ساکن افتد بلا لحاظ خصوصیت حروف و حرکات از منته و فتح و کسر مثلاً لفظ آبی بر وزن مغولن است و بلبس بر وزن فعلن و رضا بن بر وزن مفاعیلن پس در تقطیع هر بیتیکه بوزن ارکان بحری از بحر درست باشد موزون است و اگر درست نباشد ناموزون پس بحر مذکوره میزان اشعار اند و ارکان آنها اوزان و ابیات و اشعار موزون و سنجیده و تقطیع سنجیده و در تقطیع مذکور حروف مفوظه معتبر اند نه مکتوبه

از این جهت جایز است که حروف یک خوان زیاده از هر حرف و سماع دیگر باشند
 و هر دو سماع هم وزن بود چنانچه درین بیت غم نشست سر در ابل کرم بحلب غاص
 دو خوان سه خوان دو سه خوان خواست خوان چه خوان که خواست با و سماع
 اول بست و دو حرف است و در سماع دوم چهل و سه حرف و نیز در قطع
 بعضی حروف ساکنه متحرک شوند و بعضی ساقط و بعضی همچنان ساکن معتبر باشند
 پس بیان هر قسم از اقسام شش یعنی حروف مکتوبه غیر ملفوظه و ملفوظه غیر مکتوبه
 و بعضی حروف ساکنه و گاهی متحرک باشند و گاهی ساقط و گاهی بتوسط
 ساکن علیحدّه علیحدّه در جدول برائے سرعت تفهیم و تلاش نموده می آید
 بد آنکه حروف ملفوظه غیر مکتوبه چهار اند الف و یا و وا و حرف مثله و و و
 را و و ضیان می نویسند ملفوظه غیر مکتوبه نیست چنانچه بیان هر حرف ازین
 جدول مع اقسام آن معین است -

شمار	نام حرف	اقسام حرف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
۱	الف	الفیکان از اشباع یعنی در ازمی کشیدن فتح	همچو الف آمد و آید که بروزن فصل است در قطع و دو الف نوشته	این الف را محذوف بسم گویند
		الف حاصل مشور	شود بدین صورت ا ا	

شمار	نام حرف	اقسام حرف	تشریح و تمیز	بیان مزوری
		الفیکه در رسم خط نوشته میشود	چون الف رحمن و سلمین و ننداد و لک	
۲	یا	یا یک از اشباع کسره حاصل آید -	مثل کسر و من بیداد و قطع یا نوشته شود برین صورت معنی بیدل بروزن معاین شکمی نیز گویند	این ایاتی لطیف یعنی
		یا یک بعضی از الفاظ عربیه خوانده میشود	همچو یاس و در قطع بدین صورت نوشته شود بهی بروزن فعل	
۳	واو	واو یک از اشباع صمه حاصل شود	همچو داد و او و و ط و بس که بروزن فعلان است	
		واو یک بعضی از الفاظ عربیه خوانده شود	همچو دا و او که بروزن فعل است	
۴	حرف شد	حرف شد در مطلقا	همچو را و فرخ و غرم که بروزن فعلان است و قطع دو حرف نوشته شود برین طریق فرخ و غرم -	

بیان حروف مکتوب غیر ملفوظ که الف و واو و بای همز و یائی تثنائی است اندرین جدا
مع اقسام آنها مبرهن است -

نوع	نمایند	اقسام حروف	تشبیح و تمثیل	بیان همزوری
۱	الف	الف و صلیک و میان مع واقع شود و ملفوظ نشود و کثرتش با قبل داوه شود و یا ساقط نموده شود	چنانکه سه روز سیفی سیار کمال مشکین تو شد و تقطیعش با قبل که روز سیفی فاعلاتن سیار کمال فعلاتن کل شک فاعلاتن نشد فعلن مثال ساقط، همچو الف بالام تقریف چون قل الحمد	و اگر ملفوظ نشود ساقط نشود چنانچه درین مصرع سه بود و سیفی و کثرت از دست تنهایی تقطیعش بود و فاعلاتن سیفی قرضا عین کثرت از دست فاعلین تنهایی مفاعیلین
		الفیکه در تشبیه و لفظ کلا و بر کاتبیه آید	همچو الف قال الحمد شد و کلا الرحلین و ایها الناس	
۲	واو	واو عطف و تشبیه و تشبیه مفعوم شود و واو ملفوظ نگردد	چنانچه درین سه دل و دلدار مبر و طاقت کو و تقطیعش دل و دلدار فاعلاتن رصبر طامعان قت کو فعلن	و اگر ملفوظ نشود ساقط نشود همچو سه گل و گل می باید و دیدار یار تقطیع کل و مل فاعلاتن باید و دی فاعلاتن دار یار فاعلاتن
		واو اشام نمید که لید خا مفتوحه اکثر می آید و محدود و هم گویند	چنانچه خواب نمر خواب من خوش بود و تقطیعش خاب خری مفعول خاب من مفعول خیر بود فاعلین	گاهی بعد خا و کسور هم آید همچو خویش

شماره	نام	اقسام حروف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
		<p>واو یکبار برای بیان خبر باشد و موقوف شود</p>	<p>مثل او دو و ثو و چو چنانکه سه همچو تو که در د و سر دیگری از تقطیع بیچیت کو منتقل در د و سر منتقل دیگر منعلن</p>	<p>و اگر موقوف شود ساقط است و چنانچه دیگری در د و سر کوشش تو و بیچیت دیگری در فاعلاتن دو سر کوفاعلاتن مثل تو فاعلن</p>
۳	بابی	<p>ما قبل خود و آید و ثو و ثو باشد همچو خنده و گریه یا کمره مثل که وجه و سر و شکر طیکه در میان مصرع واقع شود و موقوف نگردد</p>	<p>همچو گریه کردم خنده کردی تقطیع گری کردم فاعلاتن خند کردی فاعلاتن اگر موقوف شود بحرکت کسر و کجا آید یا نویسد در تقطیع همچو گری من بر وزن منتقلن و اگر در آخر مصرع واقع شود ساقط نشود چنانچه سه غنچه پیش و هفت لب بسته تقطیع غنچه پیش فاعلاتن و هفت لب فاعلاتن بسته فعلن و گاهی در میان مصرع کجا حرف ساکن واقع شود و ساقط نشود چون سه خنده چه کنی بهر گشت من تقطیع خنده چه فعل کنی بگره عفاعلن بی من فعلن</p>	<p>بعضی این را از قبیل اقعه اضافه وصل میدارند</p>
۴	بابی	<p>یای ساکن که مشرک الف متحرک واقع شود موقوف نشود</p>	<p>همچو باشد در بین مصرع سه سیفی بهشتی و بعد از هشتین تقطیع سیفی و هشتین فاعلاتن ق او بعد</p>	

شماره	نام	انواع حروف	تشریح و تمثیل	بان ضروری
			فاعلین فاعلین فاعلات و اگر مفعول شود ساقط گردد و همچون سه مہنت سیغی از دعا گو یان مجو آزار او قطع است یعنی فاعلاتن از دعا گو فاعلاتن ایچو فاعلاتن زار او فاعلین	
		یا نیک اند اجتماع ساقط شود	مثل قولی الحق و غازی الدین و ابی الفضل	همچنین یا نیک اند اجتماع کلمات اردو ساقط شود مثل فاعلین و فاعلاتن

بیان بعضی حروف ساکنه بدانکه اجتماع دو ساکن در وسط مصراع و اجتماع
ساکن در وسط یا آخر مصراع نزد عروضیان ثقیل است لهذا گاهی ساکن
غیر اول را ساقط کنند و گاهی متحرک سازند پس برائے این دو قاعده
منضبط کرده میشوند قاعده اول اگر دو ساکن در وسط مصراع جمع شوند اول
از حروف مد باشد که الف و او و یا است و ثقیله حرکت باقیل موافق آن باشد
و ساکن ثانی نون بود ثانی را ساقط کنند چنانچه چون کم و جان بر م
و چین روم که بر وزن فاعلین است در تقطیع بدین صورت نوشته شود
چو کم فاعلین جابر م فاعلین چی روم فاعلین - و اگر ثانی غیر نون باشد

چون یار و نوز و عید و یا اول خیر حرف مده چون فقط امن و عون و
 و حین و یا نه اول مده باشد و ثانی نون چون شکر و حمد و در وسط مصراع
 واقع شوند ساکن ثانی را متحرک سازند چون یار شود امن جو و شکر گو بر وزن
 فاعلن و اگر در آخر مصراع دو ساکن جمع شوند هر دو بحال مانند خواهد مده و
 نون باشند یا غیر آنها مثل فقط چون و حرز جان و ملک چین و گوئی یار و
 ملک امن و جایی شکر که بر وزن فاعلات است - قاعده دوم اگر سه ساکن
 در وسط مصراع جمع شوند ساکن اول مده باشد و دو ساکن بعد مده مقابله
 یک متحرک واقع شوند اول از دو ساکن سوائے مده متحرک گردد و ثانی ساقط
 شود چون کار و برکش و گوشت انجور و کیت و لبر بر وزن فاعلاتین
 و اگر آن هر دو ساکن مقابل دو متحرک واقع شوند هر دو متحرک باشند چون
 گوشت خور و حیثیت شیء بر وزن فاعلتین و اگر در آخر مصراع در آیند ساکن
 سوم ساقط شود چون جو کاژ و خور گوشت و شیء حیثیت بر وزن فاعلان
 ازین هر دو قاعده واضح گشت که در سه جا حرف سبک ساقط
 شود و در سه جا متحرک برای زیادت تصریح درین دو جدول هر قسمت
 آمده نوشته میشود -

جدول در بیان ساکن یکم که قطع شود

شمار	نام ساکن که قطع شود	تمشیل و تشریح	کیفیت ضروری
۱	نون ساکن بعد از اگر ساکن افت	چون جهان و جان سعدی فرماید بنام جهان را جان آخرین تقطیع بنامی فعلین	اگر در آخر مصراع افتد ساقط نشود
۲	همانی از دو ساکن بعد از اگر مقابل یک تحرک در وسط باشد	چنانچه درین مصرعه سه کار و برکشش گوشت برگشتا سپا و تقطیع کار برکشش فاعلان گوشت برکشش فاعلان تناس را فاعلان	مثل یون با فرین از دو ساکن متحرک شود چنانچه در جدول همانی بیاید
۳	سوم از سه ساکن اگر در آخر مصراع باشند	چنانچه درین مصرعه سه تا چو سیفی بتو ای شمع مراسم گزینیت و تقطیع تا چو سیفی فاعلان بتای ششم فعلان عمر اسر فعلان گزین فعلان	اول و ثانیه بجای ماند
		جدول دوم در بیان ساکنیکه متحرک شود	
شمار	نام ساکنیکه متحرک شود	تمشیل و تشریح	کیفیت ضروری
۴	دوم از دو ساکن نیز بعد از اگر در مصراع باشند	چون در غیر مصرعه یار را برین نظر بسیار بود کاش که تقطیع یار را بر فاعلان من نظر برین فاعلان یار بود و فاعلان کاش که فاعلان	و اگر در آخر مصراع باشد ساکنیکه متحرک نویسند و در فاعلان

شمار	نام ساینده محرک	تمشیل و تشریح	کیفیت محرک
۲	اول در ساینده اگر مقابل پیشتر باشد	چون کار در برکش بر وزن فاعلاتن چنانچه در مثال حرف سافط گزشت	درین ساینده دوم شود چنانچه گزشت
۳	هر دو ساینده اگر مقابل دوم متحرک واقع شوند	چون درین مصرع بزم شود گوشت کو قطع بزم شود مفتعلن کار و جو مفتعلن بزم شود مفتعلن گوشت کو مفتعلن -	ماده در ساینده ماند -

برائے تشریح مثال ہر قسم است از شش و سدس و مریج
روشنی مع تقطیع آن و نام اجزائے و ارکان این جدول
ثبت نموده شد۔

[illegible]

بدانکه رکنی که بر اصل وضع باشد و در آن تغییر نشده باشد آنرا اصل
 گویند و اگر در آن تغییر شده باشد آنرا مزاحف نامند و این تغییر گاهی بیادوت
 چسب بود چنانچه مفاعلان بزیادت الف در رکن مفاعیلین و گاهی بنقصان
 چون مفاعیل بعد نقصان فون و حرکت لام از و از عروضیان مطلقاً و این
 جمله تغییرات را زحاف گویند و بعضی تغییر را که در سبب پاه یا بد زحاف گویند
 و تغییر دیگری را و تاد و فواصل باشد آنرا علل نامند زحاف کبیر را جمع زحف
 بفتح و سکون حاست و زحف در لغت از اصل دور افتادن است و رکن چنانچه
 نیز باعث تغییر مذکور از اصل خود و در می افتد و عادت عروضیان چنین جاری
 شده که تغییر مذکور را زحاف بلفظ جمع گویند نه زحف بلفظ مفرد و نیز زحافات
 بر دو قسم است بسیطه و مرکبه بسیطه آنکه فقط یک زحاف باشد و مرکبه آنکه
 از دو زحاف مرکب باشد بدانکه رکن مزاحف اگر بر وزن خیر یا نوس باشد
 بجایش وزن نوس نبندد و اول را منقول عنه و ثانی را منقول گویند چنانچه
 تعریف زحافات و امثله و غیره ازین جدول ظاهر و مشکف است -

تفاوت نام و نشان	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال که برای هر کدوم از معانی لغوی و اصطلاحی	مصادیق لغوی و اصطلاحی	مصادیق لغوی و اصطلاحی	مصادیق لغوی و اصطلاحی	مصادیق لغوی و اصطلاحی	مصادیق لغوی و اصطلاحی	مصادیق لغوی و اصطلاحی
۵	حسب	بقیة	فراوردن و پیش بردن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۶	تجسب	ایضا	گرفته شدن به پیغمبر	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۷	عقل	ایضا	استدلال و سنجیدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۸	کف	بسیار	بازداشتن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۹	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۱۰	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۱۱	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۱۲	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۱۳	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۱۴	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۱۵	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۱۶	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۱۷	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۱۸	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۱۹	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۲۰	تجسب	تجسب	پرسیده شدن	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق	مستحق

[illegible]

[illegible]

کلیت ضروری	ز احسن متعادل غیر لافوس			در حد غیر متعادل	شال و رنگ لافوس	معنی اصطلاحی	معنی لغوی	تاریخ	توضیح
	متعادل لافوس	متعادل غیر لافوس	متعادل						
در برخی و مضارع یکدیگر دارند مضارع را انضمام گویند و این ضم را در دیگر افعال نام علم هر است چنانچه علم و شتر و غیره -	مفعول	فاعیل	فعل	•	مفعول	مفعول	مفعول	•	مفعول
بعد شکر کردن را انضمام گویند -	مفعول	مفعول	فعل	•	مفعول	مفعول	مفعول	•	مفعول
در کتب مذکور را بعد تفسیر مذکور افعالی که بی خبر تخصیج و افعال	مفعول	فاعیل	فعل	•	مفعول	مفعول	مفعول	•	مفعول
در مضارع و در ضم آید و گویند در آید انضمام و تخصیج گویند -	مفعول	فاعیل	فعل	•	مفعول	مفعول	مفعول	•	مفعول
در مضارع افعال -	مفعول	فاعیل	فعل	•	مفعول	مفعول	مفعول	•	مفعول

ح

[illegible]

شماره	نوع	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال که تمام کرده است	مراصف غیر	زاد فعل و قول غیر از اول	کیفیت از رویه
۳۹	شکل	کرب	اجتماع جن و کف	فاعلاتن تفقسن	فعلات فاعلنا اول	مفعول فاعلنا اول	در خیف و دید اول و محبت آید -
۴۰	قص	کم کردن	اجتماع عصب و کف	مفاعلاتن	.	مفاعلات	مختص بوافر
۴۱	کف	بریدن یا شستن	اجتماع و کف و کف در مفعول	مفعولات	.	مفعول	در سیر و منسوخ و غیره
۴۲	بهر	بریدن یا شستن	اجتماع حذف قطع در مفعول	فعلون و فاعلاتن	فعل در اول	فعل و فاعل و فاعل	در تقارب و بهر و در مضاف و مضاف و ضیف آمدن را که در و بهر و بهر در بعضی مفعول و فاعل و محسوب گویند -

تعداد	تفاوت	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال که در کتاب آمده	در اینجا معنی	نوع و شکل	کلیه در مورد
۳۳	مخبر	کرب	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۳۴	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۳۵	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۳۶	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۳۷	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۳۸	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۳۹	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۴۰	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۴۱	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۴۲	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۴۳	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۴۴	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۴۵	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۴۶	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۴۷	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۴۸	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۴۹	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا
۵۰	تفاوت	مخبر	کلمه برین	استماعی و غیره	استماعی و غیره	فعل	در اینجا در اینجا

[illegible]

[illegible]

خن مجنون و نطن مطلق و فعل مطلق را که سه فرع منجمد فروع آن
 هستند افراد او ترکیباً استمال کنند چهار صد و بست بحور بدنیطور
 حاصل می آید که از تکرار هر چهار هشت بار افراد او چهار بحر متدارک مشن
 حاصل میشود و از تکرار مشن بار چهار بحر مدس و از تکرار چهار
 بار چهار بحر مرج که محله دوازده بحر شد و اگر بعضی را به بعضی ترکیب
 دهند آن بر دو قسم است یکی آنکه در و که امی رکن دیگر بار مکرر نشود
 دوم آنکه مکرر شود اول بر سه نوع است یکی ترکیب ثنائی یعنی دو کلمه
 دوم ثلاثی سوم رباعی پس اول از ضرب چهار در سه دوازده وزن
 است که از تکرار آنها چهار بار دوازده بحر مشن و دو بار دوازده بحر
 حاصل میشود و در ثنائی از ضرب دوازده در دو بست و چهار وزن
 می آید و از تکرار آنها دو بار بست و چهار وزن مدس حاصل می آید
 و در سوم از ضرب بست و چهار در یک همان بست و چهار وزن حاصل میشود و
 از تکرار شش و دو بار بست و چهار بحر متدارک مشن حاصل میگردد پس جمله اوزان ترکیبی
 قسم اول شصت شد و بحور حاصل از آنها هفتاد و دو مع بحور اوزان مفردة
 مذکور چهار و شصت و چنانچه ازین جدول ظاهر است -

ردیف	اقتسام و حاصل		اقتسام و حاصل		اقتسام و حاصل		اقتسام و حاصل		توضیح
	مجموع	مشتق	مجموع	مشتق	مجموع	مشتق	مجموع	مشتق	
۱	۱	فعل	۱	فعل	۱	فعل	۱	فعل	فعل
۲	۲	فعل	۲	فعل	۲	فعل	۲	فعل	فعل
۳	۳	فعل	۳	فعل	۳	فعل	۳	فعل	فعل
۴	۴	فعل	۴	فعل	۴	فعل	۴	فعل	فعل
۵	۵	فعل	۵	فعل	۵	فعل	۵	فعل	فعل
۶	۶	فعل	۶	فعل	۶	فعل	۶	فعل	فعل
۷	۷	فعل	۷	فعل	۷	فعل	۷	فعل	فعل
۸	۸	فعل	۸	فعل	۸	فعل	۸	فعل	فعل
۹	۹	فعل	۹	فعل	۹	فعل	۹	فعل	فعل
۱۰	۱۰	فعل	۱۰	فعل	۱۰	فعل	۱۰	فعل	فعل
۱۱	۱۱	فعل	۱۱	فعل	۱۱	فعل	۱۱	فعل	فعل
۱۲	۱۲	فعل	۱۲	فعل	۱۲	فعل	۱۲	فعل	فعل
۱۳	۱۳	فعل	۱۳	فعل	۱۳	فعل	۱۳	فعل	فعل
۱۴	۱۴	فعل	۱۴	فعل	۱۴	فعل	۱۴	فعل	فعل
۱۵	۱۵	فعل	۱۵	فعل	۱۵	فعل	۱۵	فعل	فعل
۱۶	۱۶	فعل	۱۶	فعل	۱۶	فعل	۱۶	فعل	فعل
۱۷	۱۷	فعل	۱۷	فعل	۱۷	فعل	۱۷	فعل	فعل
۱۸	۱۸	فعل	۱۸	فعل	۱۸	فعل	۱۸	فعل	فعل
۱۹	۱۹	فعل	۱۹	فعل	۱۹	فعل	۱۹	فعل	فعل
۲۰	۲۰	فعل	۲۰	فعل	۲۰	فعل	۲۰	فعل	فعل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و قسم ثانی برده نوع است یکی آنکه دو آزده اوزان ترکیب ثنائی با هم
 ترکیب داده رباعی گردانیده شود و درین صورت یکصد و سی و دو
 وزن رباعی و بحر شمن تدارک از ضرب دو آزده در یا زده حاصل
 میشود مثلاً اگر فاعلن فعلن وزن اول را اول آورده با فاعلن فعلن
 وزن ثانی ترکیب دهند و گویند فاعلن فعلن فاعلن فعلن و همچنین باده
 اوزان باقی یا زده وزن رباعی خواهد شد همین طور اگر فاعلن
 فعلن ثانی را اول آورده با فاعلن فعلن وزن اول ثنائی ترکیب
 دهند و گویند فاعلن فعلن فاعلن فعلن و همچنین باده باقی یا زده
 دیگر وزن رباعی پیدا خواهد گردید پس ازین ظاهر است که از ترکیب
 هر وزن از اوزان مذکور ثنائیه با دیگرده یا زده وزن
 رباعی پیدا خواهد شد که جمله یکصد و سی و دو وزن گردید
 کمالاً بخند - دوم آنکه در هر وزن ترکیب ثنائی رکن اول
 یا دوم را دو مرتبه بلا واسطه مکرر کنند مثلاً در فاعلن فعلن رکن
 اول دو مرتبه بلا واسطه مکرر کنند و گویند فاعلن فاعلن فاعلن
 فعلن یا رکن ثانی مکرر کنند و گویند فاعلن فعلن فعلن فعلن

درین نوع از هر وزن ثنائی و دو وزن رباعی حاصل خواهد شد
 و جمله بست و چهار وزن از ضرب و وازده در دو حاصل خواهند
 و بست و چهار بحر ششمین متدارک حاصل خواهد شد سوم آنکه رکن
 اول فقط دو مرتبه بعد ثنائی مکرر کرده رباعی گردانند چون
 فاعلن فعلن فاعلن فاعلن ازین تکریر و وازده وزن رباعی
 و بحر ششمین متدارک پیدا خواهد شد چهارم آنکه تکرار رکن اول
 دو مرتبه بدین طور نموده شود که یکمرتبه به واسطه و یکمرتبه بواسطه کین چون
 فاعلن فاعلن فعلن فاعلن ازین ترکیب هم دو وازده وزن
 رباعی و بحر ششمین خواهد گردید که جمله چهل و هشت وزن رباعی
 و بحر ششمین متدارک گردید از تکریر دو مرتبه پنجم آنکه رکن اول
 با ثنائی یکمرتبه بلا واسطه آخر مکرر شود چون فاعلن فاعلن فعلن
 از تکریر رکن اول و فاعلن فعلن فعلن از تکریر رکن ثنائی ازین
 بست و چهار وزن ثلاثی و بحر سده و س متدارک حاصل خواهد شد
 از ضرب و وازده در دو و هشتادم آنکه هر دو رکن یک یکمرتبه مکرر شود
 چون فاعلن فاعلن فعلن فعلن ازین و وازده وزن رباعی

و بجز مثنی متدارک پیدا خواهد شد. هفتم آنکه رکن اول یکمرتبه بعد
تکرار رکن ثانی یکمرتبه مکرر شود چون فاعلن فعلن فعلن فاعلن
ازین ترکیب هم دو اوزده وزن رباعی و بجز مثنی حاصل میشود
هشتم آنکه رکن اول یکمرتبه بواسطه رکن ثانی غیر مکرر مکرر شود
چون فاعلن فعلن فاعلن ازین دو اوزده وزن ثلاثی و بجز
متدارک حاصل میشود که کل شصت اوزان و بجز از تکریر رکنی
یکمرتبه حاصل گردید و تمام اوزان و بجز از ترکیب و تکریر دوازده
اوزان ثنائی و دو صد و چهل ^{۲۴۰} شد نهم آنکه اوزان ثلاثی بتکرار
رکنی یکمرتبه رباعی گردانیده شود مثلاً اگر در فاعلن فعلن فعلن وزن
اول ثلاثی رکنی را یکمرتبه مکرر کنند سه وزن رباعی حاصل میشود چون
فاعلن فاعلن فعلن فعلن بتکرار رکن اول و فاعلن فعلن فعلن فعلن
بتکرار رکن دوم و فاعلن فعلن فعلن فعلن بتکرار رکن سوم پس جمله
اوزان رباعی و بجز مثنی هفتاد و دو گردید از ضرب بست و چهار
در سه. دهم آنکه رکن اول را در آخر یکمرتبه مکرر نموده رباعی گردانند
چون فاعلن فعلن فعلن فاعلن

شش مقدار یک پید اگر دید و کل اوزان حاصل از ترکیب و تکمیل
 وزن ثلاثی نود و شش وزن گردید پس جمله اوزان و بحور
 نواع قسم ثانی سه صد و سی و شش شدند بحکم این سی و شش
 وزن بحر سدس است باقی سه صد وزن بحر شش باقی ماند و جمله بحور
 مع چهار و شصت اوزان و بحور مذکوره چهار صد و بیست وزن بحر
 مقدار یک از افراد و ترکیب چهار رکن مذکور گردید از ان جمله
 شانزده وزن بحر مربع مقدار یک است و شصت و چهار وزن
 بحر سدس و سه صد و هجده وزن بحر شش مقدار یک حاصل شد
 برین استعمال دیگر اصول و فروع از انرا و ترکیباً قیاس باید کرد
 که قدر بحور حاصل خواهند گردید لیکن در اینجا بحور موجه مستعمله
 از بحور نوزده مذکوره و اقسام آنها مع امثله بیان کرده میشود
 و بر اے اینکه در تلاش بحر اے از بحور و تقطیع شعر اے از اشعار
 بر وزن فی از اوزان وقت و نحو باشد آنها و ضمن جدول
 بحور مذکور ثبت نموده میشود. **فایده** بحر اے که در ان جمله رکن
 اسام باشند سالم گویند ورنه چون تراحت مشوب نمایند

مثلاً اگر جمله ارکان یار کنه مجنون باشد بحر مخبون گویند و اگر جمله
ارکان یار کنه مطوی باشد بحر مطوی گویند و اگر بعضی رکن مجنون
و بعضی مطوی باشد بحر مخبون مطوی گویند و علی بن اقیاس -

فایده دیگر در نیکه از دو بحر میتوان شد از بحر کیه گرفتن آن از و آسان
باشد از آن اعتبار نمودن اولی است اگر چه از بحر دیگر اعتبار نمودن
هم جایز باشد مثلاً مفاعلن یشت بار را از مستفعلن مجنون ملحوظ داشتن
و از بحر بحر مجنون یشتن اعتبارش کردن جایز است لیکن شمار کردن
آن از بحر بحر یشتن مقبوض اولی است چرا که گرفتن مفاعلن از
مفاعلین آسان تر است از گرفتن آن از مستفعلن کما هو الظاهر
فایده دیگر اجتماع دو وزن که در میان ارکان آنها زیاده تفاوت
و فرق نباشد جایز است و بیت ناموزون نیکو و چون مفاعل
مفاعل مفاعل و مفاعل مفاعل فعلن چه تفاوت میان مفاعل فعلن
زیاده نیست و علی بن اقیاس چنانچه بعضی جا اشارت کرده خواهد شد



جدول بیان کجاست معلوم و جدا کجاست روز و واقعه آنها مع الشکر

تعداد کجاست	نام کجاست	وزن کجاست	فصل کجاست	مکان کجاست	نام شهر	شال شهر	بیان ضروری
۱	کجاست	فصل	مکان	۴ بار	کجاست	باصالحه فی حاکم بر وقت توئی کجاست بلقان توئی آصف بر مان توئی کجاست	تقلید صحرانکار ادریسیت اجناسه توئی حاکم خا عیدین بر وقت فصل توئی کجاست خا عیدین و مدبر و مدبر برین نام کجاست
۲	کجاست	فصل	مکان	۴ بار	کجاست	سری طیف برین کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست	
۳	کجاست	فصل	مکان	۴ بار	کجاست	دل کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست	تقلید صحرانکار ادریسیت اجناسه فصل کجاست کجاست کجاست کجاست
۴	کجاست	فصل	مکان	۴ بار	کجاست	ان سیان و دینش کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست	

۵	جوب پیاپی سالم	ستغفون فاعلن	۴ بار	۲۰ می ۲۰	چون خدا در حق فرشته اش او را امر است باینکه که بر حالش اندر نظر نگردد است	استغفون چون خدا در حقش متغفون بود شبه فاعلن نشاء را هم متغفون باشد
۶	جوب پیاپی شریف	ستغفون فاعلن	۴ بار	۲۰ می ۲۰	اولی چون گفت که الان بجمع جوری تو خود پیاپی از حق بخیری	عرض حاضر بجهنم است
۷	جوب و اقوتن سالم	منا علقن	۴ بار	۲۰ می ۲۰	پیش خدا که سوسه کشی و فانی گوی ز تو خفا بیکری لطیف و فانی بخیری	
۸	جوب و اقوتن سالم	منا علقن	۴ بار	۲۰ می ۲۰	بوی چو کنی بجای گس که او کند بجای تو بد	
۹	جوب و اقوتن سالم	منا علقن	۴ بار	۲۰ می ۲۰	عبد تو قدر گفت که اگر دو سبزه ز کنی سواد تو جان من در آن رخسار بیکری	
۱۰	جوب و اقوتن سالم	منا علقن	۴ بار	۲۰ می ۲۰	صفا خیالات بجهنم که باز دارد افش خود را خفا کرد و فالس بر گم کرد و فتنه	

مثل ارباب خیر و برادر
 منادیدم او را در میان
 عشق زبیر از این پادشاه
 کمان خسته ایوان شود
 آواز ناله بدین کفر
 معلوم اصل و نسب
 درین آفتاب و کمال
 معلوم است و کمال
 چنانچه می گوید
 چنانچه در میان زمان
 هم از نطق چنان
 سخن از نطق
 گل چمن و گل
 هم را به هم
 برون مغفول
 مغفول مغفول
 و مغفولانی
 مغفول مغفول
 مغفول مغفول
 که لا یخفیه
 ۱۳۰

[illegible]

۱۱	زیر قفسه بنفشه	غافلین غافلین غافلین غافلین غافلین	۲ بار	سینی	بزرگ می بیند و کوفی بیدار جانان سکله از بنده کوفی شده و سمدانان	در معروض ضرب بنفشه است
۱۰	زیر قفسه بنفشه	غافلین غافلین غافلین غافلین غافلین	۲ بار	جامی - م	تراصلی شکریه میزد و چشم گم بار سراغنده بود و کوفی و مگر در یو و کار	در بین بجر و معروض و ضرب بنفشه است باقی کوفت
۱۸	زیر قفسه بنفشه	غافلین غافلین غافلین غافلین غافلین	۲ بار	فاصلی	دین و زعفرین طرز نشانیها پیش آن منعم بود علم جدا نمیا	بکار در کش آفرست و چهار سالم
۱	زیر قفسه بنفشه	غافلین غافلین غافلین غافلین غافلین	۲ بار	سینی	اگر شخ مزار او ضربات نمودی میخوبت دلم اباد که کرات نمودی	صدر و ابتدا از ضرب و شش کوفت و در معروض ضرب کوفت این بزرگ روزان روز و مگر در یک بیت جمع بشود -
۲۰	زیر قفسه بنفشه	غافلین غافلین غافلین غافلین غافلین	۲ بار		مراغشتی و در آن کوفت کلام جدا می چهار بار از بنفشه کوفت و در یک بیت	در معروض ضرب کوفت

معارف و کتب	نام بحر	تعداد ابیات	تعداد ابیات	نام شاعر	مشال شعر	کمیّت موزونیه
۲۱	زنج سد سلاطین	مغایب	۶۸	سلطان	چو دید آن لوتی لعل تو لا لب لا بلا لا نمی در آمد تو لوتی لعل لا لا	
۲۲	زنج سد سلاطین	مغایب	۶۸	ملوک	الا ای سلاطین فرزند فرجام بلا لب ده می گفتم در جام	عروض مرزب مقصود بیت باقی ارکان سلاطین
۲۳	زنج سد سلاطین	مغایب	۶۸	ملوک	کجا آن آموختی رخسار سیده که در بنایش دل چندی دیده	عروض مرزب مقصود بیت باقی سلاطین
۲۴	زنج سد سلاطین	مغایب	۶۸	ملوک	تأخیر و بیار آن نمی خوش جوگر که هر گنگ بود با گل خود روئے	تقلید تاخیر مغایب سلاطین مغایب ششوی مغایب عروض در مرزب مقصود بیت باقی کفوف

تذکره	نام جو	آرامگاه جو در ولایت آمل	مقام	آرامگاه	نام شاعر	شاعر	کیفیت منظومیه
۳۰	زینت مریم سلم	مقام عیلم	۶۳	۰	بقدر هر گل اندامی خوشا و رفتی که بخرامی	۱	صدر دانشدگف و در نظم مرب مقصور
۳۱	زینت مریم کفوف مقصور	مقام عیلم	۶۴	۰	بیا ای رب بدو بیازد رخ گل بوئی	۲	صدر دانشدگف و در نظم مرب مقصور
۳۲	زینت مریم کفوف مقصور	مقام عیلم	۶۵	۰	زکلفت تیغ خفا ز لب کام مراد	۳	صدر دانشدگف و در نظم مرب مقصور
۳۳	زینت مریم کفوف	مقام عیلم	۶۶	۰	آن غنچه خندان کو آن لعل خندان کو	۴	صدر دانشدگف و در نظم مرب مقصور
۳۴	زینت مریم کفوف	مقام عیلم	۶۷	۰	سین فرات سیم برشته ام در کوچه در عشق کشت هم فرزند خواب و بیدار	۵	صدر دانشدگف و در نظم مرب مقصور

۳۵	چرخش بنال	مستقل متعلق متعلق	۱۲	۰	۰	بارب چرخش کن ترکی جهان کرد چرخش آسمان گاه چرخش با چرخش جهان کرد چرخش	عزیزان ظهور بنال جستجو ایگان عالم
۳۶	چرخش بنال	مستقل	۱۲	۰	۰	مستقل کل چرخش بنال چرخش و چرخش و چرخش بنال چرخش	الروح و ظهور بنال با چرخش بنال مستقل متعلق متعلق متعلق
۳۷	چرخش بنال	مستقل متعلق	۱۲	۰	۰	وقت بنال با چرخش بنال چرخش چرخش بنال چرخش بنال چرخش	چرخش بنال چرخش بنال چرخش بنال
۳۸	چرخش بنال	مستقل متعلق	۱۲	۰	۰	چرخش بنال چرخش بنال چرخش بنال	چرخش بنال چرخش بنال چرخش بنال
۳۹	چرخش بنال	مستقل متعلق	۱۲	۰	۰	چرخش بنال چرخش بنال چرخش بنال	چرخش بنال چرخش بنال چرخش بنال
۴۰	چرخش بنال	مستقل متعلق	۱۲	۰	۰	چرخش بنال چرخش بنال چرخش بنال	چرخش بنال چرخش بنال چرخش بنال

تعداد کتب	نام کتب	امکان وزن	تعداد کتب	نام کتب	شال شمر	کیفیت مروری
۴۰	بزرگدست عالم	ستفعلن	۱ بار	سین	سقا قیوم شرت کوش در دوران گل گزار از کف جام تابیایان گل	تقطیع ساقی لوش استفعلن در کوش در ستفعلن در دوران گل استفعلن
۴۱	بزرگدست عالم	مفعلمن	۱ بار	•	نست مراد تو قلم نگرے و گرس می نخی اسیح عالم نظرے	نشتن غلامان با نرج سعد س عقیق بر
۴۲	بزرگدست مخزن	مفاعلهن	۱ بار	•	کنون که گردان بهار خوش بوا خروان شعده بر دلی اندون صفا	گفتن هم جانیز است خیا نچه نیست غلامان دار بزرگدست بچون گفتن روا است
۴۳	بزرگدست علی الحر و من العرب	ستفعلن استفعلن	۱ بار	•	دارم یک زبیا نگار سے شند خوشے شیرین بلیه بلی زخه رخو لوست	تقطیع دارم یک استفعلن زبیا استفعلن ری نند خوشی استفعلن
۴۴	بزرگدست قطره الحر و من العرب	ستفعلن مفعولن	۱ بار	•	دارم سته سنگین دلی حیارے غایکریه عاشق کشته خوارے	

۴۵	در زمره شطرنج مقطوع	هفتقلب هفتقلب هفتقلب	۱۲ بار	•	شوخ شنگار عجب جوئے سن گنگند آہ نظر سوئے سن	عروض از سر قطوع و عدد و ابتدا و حشو با مطوی
۴۶	در زمره شطرنج بجنون	خفا علی هفتقلب هفتقلب	۱۲ بار	•	بجالی سن تا قطوع سے نو رۂ در طرب خوشی بر کم کثو رۂ	عدد و ابتدا و عروض از سر قطوع و ابتدا و حشو اگر شطرنج هفتقلب هفتقلب هفتقلب
۴۷	در زمره شطرنج فانالغریب والو حوی	خفا علی هفتقلب هفتقلب	۱۲ بار	•	مرا نظر آ بر خشت فضا و ده است گلچین آ از انظر فضا و ده است	عدد و ابتدا و عروض از سر قطوع و ابتدا حشو با مطوی -
۴۸	بجز راجع سلم	ستقلین	۴ بار	•	عاشق شدم بر دلبر سے سنگین دے سہیں سے	
۴۹	بجز راجع مطوی	ستقلین	۴ بار	•	اوی لب تو مرسم سن دی تو مرسم سن	
۵۰	بجز راجع شطرنج	فا علاقن	۱۰ بار	•	شکل دلبر و دن کہ تو داری نباشد دلبر سے خواب بیدار بخت کم بود عابد و گرسے را	تفصیل شطرنج و عروض از سر قطوع و ابتدا و حشو ری بخت شطرنج علاقن و عروض از سر قطوع و ابتدا و حشو با مطوی -

۵۶	در شش شکول سج	فعلات فاعلات فعلات فاعلات	۲ بار	۰	مخبر خیال از شش خبر فاعلات نمونه شش پنجاه و دو رقم خیال فاعلات	موضوع هر پنج صد و شش شکول و شش با بعضی سالم و بعضی شکول
۵۷	در شش شکول سج	فعلات فاعلات فعلات فاعلات	۲ بار	۰	مخبر کار است که در خاطر شش است روزگار هم چو سر زلف بر شاخه ابرو است	فطوح روزگار سے فاعلات مخبراتین طوم آتش خود تین فعلات مضمران اگر صد و آید هم مضمران باشند و زان فعلات تین فعلات تین فعلات تین فعلات تین باشد -
۵۸	در شش شکول سج	فعلات فاعلات فعلات فاعلات	۲ بار	۲ بار	مخبر تو سه زمره پهل و دگران آه نا چند ششم به تو حال دگران	چون فاعلات مقصور را صد کنند فعلات باشد -
۵۹	در شش شکول سج	فعلات فاعلات فعلات فاعلات	۲ بار	۲ بار	مخبر خیال باز دل بر دهن بر فاعلات باشد	ششوی میر نکات درین بحر است و شش مذکور از دست -

تعداد	نام حجر	ارکان و وزن	اقل و اکثر	نام حجر	مثال	کیفیت ضرر
۶۰	سرخ چرخ خرد	فصلات و فصلات	۲ بار	سیفی	گرچه مقدم و بلائے دل و دینیت مرا رسخ هم نیست که مقصد و عین امر	خون فاضل خرد و است این لثه منقون شور و قطع گرچه مقدم فصلات و بلا فصلات و در زیر فصلات تر فصلات
۶۱	سرخ چرخ بزرگ	فصلات و فصلات	۲ بار	سرخ	پیش ازین گرچه جوید رخ گل میدید چون گل در دلت تو دیدم از و را دیدم	از اجتماع رخ و روزن که آخر یک فصلات و آخر دیگر فصلات و آخر دیگر فصلات و دیگر فصلات باشه است تا روزن خود و
۶۲	سرخ چرخ بزرگ	فصلات و فصلات	۲ بار	سرخ	آنکه کند تیر تو با ظلم که با گل در آن کند لطف تو با عدل که با گل نمی	صده و استرا تا علم و عرض و فصلات محو فصلات باقی مجنون -
۶۳	سرخ چرخ بزرگ	فصلات و فصلات	۲ بار	سرخ	بیوفائی با کسی یا برادر یا دشمن پیشکار و جفا کار و در او دشمن	چون مجنون مجنون است این کز دل فصلات باقی مجنون -
۶۴	سرخ چرخ بزرگ	فصلات و فصلات	۲ بار	سرخ	دست کن ظالم و کار هست کن گشتن تا حکم طاعت با جان بپای رویش	خود و فصلات و جوفت و کن در دم سخت

نوع	نام مجور	ارکان وزن	مقدور	نام شمع	مثال	کیفیت ضرر دهنه
۷۰	رمل سد مخمب مقدور	فاصلاتن فعلاتن فعلات	۲ بار	یغنی	شکرین لعل توکان نمک است گرچه شکر نمکان نمک است	صدر و ابتدا را سالم و خوشخون و عروق ضرب مجنون مقهور
۷۱	رمل سد مخمب محدود	فاصلاتن فعلاتن فعلات	۲ بار	•	گر سخن زان لب سخن نوشتن شود پست را خنده فرادوخش شود	عروق و در ضرب مجنون مخمب است قطع اگر سخن زان فاصلاتن لب خون نو فاصلاتن ش شود ضمن
۷۲	رمل سد مخمب مقلوع	فاصلاتن فعلاتن فعلات	۲ بار	•	مرمی برگس اویدارند جادوئے مغرور او می خوانند	عروق ضرب مجنون قطع است
۷۳	رمل سد مخمب مقلوع سبع	فاصلاتن فعلاتن فعلات	۲ بار	•	ایک روزی تو حیات جانست دیدار حیات نمده و با تو آنت	قطع یک روز فاصلاتن قیامی فاصلاتن فصلان عروق ضرب مجنون قطع سبع است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۷۸	سید مطهری مکتوبات	محققان عروض و مضامین مکتوبات است	۱۱۲	سینی	کے بوجہ آن میں کہ سیم و فای می بدل یا کشد آن و کربا	اگر صریح شانی بر زمین متعلقین فاعات باشند هم خانراست چنانچه خاقانی گوید ۵۵ عطف اگر کم شود از زلف تو - خاتم جمعی است اما آن
۷۹	سید مطهری مکتوبات	محققان عروض و مضامین	۱۱۲	•	سیم رنگ اندر پنهان بود یا در سینه گنج اندر است	صدر و ابتداء مطهری عروض و مضامین مطهری مکتوبات
۸۰	سید مطهری مکتوبات	محققان عروض و مضامین	۱۱۲	•	بلیب من آمده جان اے جان چند گشت هم و سحر افغان	عروض و مضامین اصول باقی مطهری
۸۱	سید مطهری مکتوبات	محققان عروض و مضامین	۱۱۲	•	اے گل در دینت نبل خیز زلف سیاهیت آتش پیتر	صدر و ابتداء مطهری عروض و مضامین مجتهد و مکتوبات و اجتماع طای و کشف و در مشربان است -

۸۲	بحر صیقل	مستقل	مستقل	۴ بار	۰	کیمیا است و اما بیا آن رخسار کز شاکل در نگار انچه برین درو خوار	اگر در دست و طوی و موقوف بود و عرض مزب طوی و موقوف بود و مستقل فاعل و متعلق فاعل و معلق این چه مستقل فاعل و متعلق فاعل و معلق از اجتماع بر چهار است که موزون و موزون	عرض مزب خردانی طوی
۸۳	سالم	مستقل	مستقل	۴ بار	سیفی	کیمیا است و اما بیا آن رخسار کز شاکل در نگار انچه برین درو خوار	اگر در دست و طوی و موقوف بود و عرض مزب طوی و موقوف بود و مستقل فاعل و متعلق فاعل و معلق این چه مستقل فاعل و متعلق فاعل و معلق از اجتماع بر چهار است که موزون و موزون	عرض مزب خردانی طوی
۸۴	مستقل	مستقل	مستقل	۴ بار	مستقل	کیمیا است و اما بیا آن رخسار کز شاکل در نگار انچه برین درو خوار	اگر در دست و طوی و موقوف بود و عرض مزب طوی و موقوف بود و مستقل فاعل و متعلق فاعل و معلق این چه مستقل فاعل و متعلق فاعل و معلق از اجتماع بر چهار است که موزون و موزون	عرض مزب خردانی طوی
۸۵	مستقل	مستقل	مستقل	۴ بار	مستقل	کیمیا است و اما بیا آن رخسار کز شاکل در نگار انچه برین درو خوار	اگر در دست و طوی و موقوف بود و عرض مزب طوی و موقوف بود و مستقل فاعل و متعلق فاعل و معلق این چه مستقل فاعل و متعلق فاعل و معلق از اجتماع بر چهار است که موزون و موزون	عرض مزب خردانی طوی

تعداد بهره	نام بهره	ارکان وزن	تعداد وزن	تعداد وزن	مثال	کیسب مستقیم
۵۱	مستقیم مستقیم مستقیم	مستقیم مستقیم مستقیم	۱ بار	۱ بار	مستقیم مستقیم مستقیم	عوض مستقیم مستقیم
۵۵	مستقیم مستقیم مستقیم	مستقیم مستقیم مستقیم	۱ بار	۱ بار	مستقیم مستقیم مستقیم	عوض مستقیم مستقیم
۵۸	مستقیم مستقیم مستقیم	مستقیم مستقیم مستقیم	۱ بار	۱ بار	مستقیم مستقیم مستقیم	عوض مستقیم مستقیم

۸۹	محدث مدد	محدث فاعلات متعلق	۳ بار	۰	شاه جهان کا زمانہ بود کر کرشن بخش شادمانہ بود	مجدد کاران مطوی
۹۰	شرح اربعین مطوی	متعلق فاعلات متعلق	۲ بار	۰	لکھنویت اسیر شد جاہل گر گزاری گریخت تو انم	تفصیح سبک پر متعلق بیت اگر فاعلات شد جاہل مطول
۹۱	بحر زینت مجنون	فاعلات متعلق متعلق	۲ بار	۲ بار	سبزہ کا نو دیکھ دیا پیار تازہ شد باغ و گلن گلار پیار	صدر و ابتدا اسلام باقی مجنون صدر و ابتدا ام مجنون باشند وزن چھین کر دو فعلات متعلق فعلات متعلق و اگر عرض مر فیہ بوجہ مجنون جنت باشند
۹	تتمیم مجنون تفصیح	فاعلات متعلق متعلق	۲ بار	۲ بار	باتو کے درد کا تو ان گھٹن ایں سخن لا کجا تو ان گھٹن	باتو کے درد فاعلات و اما تو ان گھٹن گھٹن متعلق

درجه اول	نام	دفعه و رتبه	تعداد اوقات	نام دفعه	مکان	کیفیت اثر
۱۴	ضمیمه بزرگ	فایده نیکو شدن ظاهر و باطن	۱۲ بار	سجده	گاه و بگاه بخوان من مشتاب گشتن عاشقان کرد و در دیوار	جوان فاعلان را با جنت و عذراست مخلوقات شود و جانی که گشت
۱۳	ضمیمه بزرگ	فایده نیکو شدن ظاهر و باطن	۱۲ بار	مواظف	در هر وقت ماه یا سه من نسخه که بر شده است ده من	چون فاعلان را با جنت و عذراست فعلان را که در بین شود
۱۲	ضمیمه بزرگ	فایده نیکو شدن ظاهر و باطن	۱۲ بار	ایمان	من نه تنها فقر نیست کل زار زار و بیرون طبل از گداز	بر این وزن حدیثی و غایت فلاحی و دشت بهشت ابرو سر و دشت در اندیشه است
۱۱	ضمیمه بزرگ	فایده نیکو شدن ظاهر و باطن	۱۲ بار	جادی	وقت گلشن بهار گلشن دارم زودق بهارم بهار گلشن دارم	
۱۰	ضمیمه بزرگ	فایده نیکو شدن ظاهر و باطن	۱۲ بار	۰	مجموعه فکر ای آید خفیه نیکو شدن آید	

۹۰	صفت مجتبی	فاعلاتن فاعلن فاع	۲ بار	۰	بر سر انعامت یار است صفت خود راه روزگار است	اگر بجای فاعلاتن فاعلن آید در صدر و ابتدا جایز است
۹۱	مفعول مضارع مفعول مضارع	مفعول فاعلاتن	۲ بار	موصوف	تا قوت کس نباشد یا قوت نداشت گذریده ام برندان یا هم بر انگیزش	تیار رکن ان حزب و چهار ستم
۱۰۰	مضارع شکی حزب سنج	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلیان	۲ بار	جای م	اولی ندرش خدمت کام شکر و دامن سر زلفت بر وزن زخم کج و دامن	صدر و ابتدا ان حزب و در وصف سنج شده یا یعنی عالم و صفی
۱۰۱	مضارع شکی ان حزب مفعول	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن	۲ بار	۰	دل بربخ تو صورت جان را نشانی جان بلب تو گوهر کاران را نشانی	صدر و ابتدا ان حزب است و مثلاً مفعول و در وصف و مرتب ستم
۱۰۲	مضارع شکی ان حزب مفعول	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن	۲ بار	سین	بازم چو آن لب یگانه گرفتار است معلوم بشود که مراد آن گرفتار است	فاعلاتن بیگانه مفعول فاعلن است فاعلاتن -

شماره	نام کبر	ارکان وزن	تعداد	نام مقدار	شال	کیفیت مزاج
۱۳۳	مضارع شستن اخر ب کفوف محدوف	مفعول فاعلات مثالی فاع لان	۲ بار	سیمی	سیمی پرسی $\frac{1}{2}$ که تو دیوانه از او خوابی سحر تو شد و خبر دهاگو	قطعی سنجید مفعول به شکی فاعلات تدبیر آن مثالی شی از او فاعلان
۱۳۴	مضارع شستن کفوف تقصود	مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات	۲ بار	جامی م	خوش آن در سحر خار که بر طرف لاله از او بند یا رگ کند از کف جام خوشگوار	عروض ضرب تقصود است باقی ارکان کفوف الکره و مضروف عزرت باشد این وزن شود مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلان
۱۳۵	مضارع شستن اخر ب کفوف محدوف	مفعول فاعلات مفاعیل فاع	۲ بار	-	همان به سحر خفته دل در وقت او کز آتش فراق مرا سوخت او	صدر و ابتدا اخر ب عروض و ضرب محرف باقی کفوف

۱۰۶	مضارع شکر	مفعول فاعلات متکلی	۲ بار	۰	عاشق شکر می آید برایت نام سازگار صبر می نماید با خمدار کار کار	موضع عرب مجوف بستن
۱۰۷	مضارع شکر مضارع شکر مضارع شکر	مفعول فاعلات متکلی مفعول فاعلات متکلی مفعول فاعلات متکلی	۲ بار ۲ بار ۲ بار	۰ ۰ ۰	دیوار شکر می آید برایت نام سازگار بازار شکر می آید برایت نام سازگار	صدور آمدن العرب مروض و عرب عذروت باقی ارکان بعضی سالم و بعضی العرب -
۱۰۸	مضارع شکر مضارع شکر مضارع شکر	مفعول فاعلات متکلی مفعول فاعلات متکلی مفعول فاعلات متکلی	۲ بار ۲ بار ۲ بار	۰ ۰ ۰	مخمر شکر می آید برایت نام سازگار توبه شکر می آید برایت نام سازگار	تقطیع ایوان از مفعول شکر با فاعلات متکلی مخمر شکر می آید برایت نام سازگار توبه شکر می آید برایت نام سازگار
۱۰۹	مضارع شکر مضارع شکر مضارع شکر	مفعول فاعلات متکلی مفعول فاعلات متکلی مفعول فاعلات متکلی	۲ بار ۲ بار ۲ بار	۰ ۰ ۰	مخمر شکر می آید برایت نام سازگار توبه شکر می آید برایت نام سازگار	تقطیع ایوان از مفعول شکر با فاعلات متکلی مخمر شکر می آید برایت نام سازگار توبه شکر می آید برایت نام سازگار
۱۱۰	مضارع شکر مضارع شکر مضارع شکر	مفعول فاعلات متکلی مفعول فاعلات متکلی مفعول فاعلات متکلی	۲ بار ۲ بار ۲ بار	۰ ۰ ۰	مخمر شکر می آید برایت نام سازگار توبه شکر می آید برایت نام سازگار	تقطیع ایوان از مفعول شکر با فاعلات متکلی مخمر شکر می آید برایت نام سازگار توبه شکر می آید برایت نام سازگار

تعداد	نام جمع	اركان وزن	تعداد اركان	نام شاعر	مثال	کیفیت مترادف
۱۱۱	مضارع متکلم مضارع متکلم مضارع متکلم	مفاعیلن فاعلاتن مفعولن	۳ بار	.	مرا بگوئی تو ز فتن بجا شود ناتوانی گوی از خدا شود	مصدر و ابتداء عرض و فاعل متکلم باقی سالم
۱۱۲	مضارع متکلم مضارع متکلم مضارع متکلم	مفعول فاعلاتن مفعولن	۳ بار	.	در دم بدردش چشمتیابی بهر چاشنی شد چوخابی	مصدر و ابتداء ضرب و عرض و فاعل انضم بقی سالم
۱۱۳	مضارع متکلم مضارع متکلم مضارع متکلم	مفعول فاعلاتن مفعولن	۳ بار	.	آن بویو فاکار سے دل برد زیر قدم بخواری بسیر و	مصدر و ابتداء ضرب و عرض و فاعل مفعول
۱۱۴	مضارع متکلم مضارع متکلم مضارع متکلم	مفعول فاعلاتن مفعولن	۳ بار	.	میسوزم ز داغ چکریه ز در و در میچرخد ز شب تا سحر خونین خزانده	مصدر و ابتداء ضرب و عرض و فاعل مفعول
۱۱۵	مضارع متکلم مضارع متکلم مضارع متکلم	مفعول فاعلاتن مفعولن	۳ بار	سین	بالبت پیله ببار منزهان پیرو بازت پیله ببار منزهان پیرو	مصدر و ابتداء ضرب و عرض و فاعل مفعول

توضیحات	نام مجرب	امکان رفتن	تعداد کل	نام شاعر	مشال	توضیحات
۱۲۱	فصلت ششم مجنون بیخ	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن	۲ بار		و لم یسوفت ز غفقت جوارح کانی غبار تو در دوردیدگیان نیست آن	تخلع دلم کوه عاقلین بر زلف غمت جوارح عاقلین نیستان فغان
۱۲۲	فصلت ششم مجنون معصوم	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن	۲ بار	سین	ز یک در در تو بر جان ناتوان نیست با کس طلبیده که مهر با ن نیست	چون فغان را صین و صیر فغان شد
۱۲۳	فصلت ششم مجنون مخدوم	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن	۲ بار	افیه	شفا چه در قدم تست بتلاست ترا بودن خرام کم که در دی مبادی ترا	عرض مخرب مجنون مخدوم است
۱۲۴	فصلت ششم مجنون مطلق	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن	۲ بار	ایضا	اگر چه یار مرا نیست در هم دلدار بدین خویشم که ندارد بدیگری نای	عرض و صرب مجنون مطلق

۱۳۵	مختص بنشین بجزو قطع طبع	مفعلن فعلان تن فاعلان	۲ بار	میانی	چه گویم از سرستی لبست بجزو لبست سرخ از رخ ناگه عالم آبت	تقطیع جویز خفا عین سرستی فاعلان لبست مفعلن فاعلان لبست فاعلان در بین مور و فاعل
۱۳۶	مختص بنشین سختی بنشین نقص طبع	مفعلن مضوعون فاعلان فاعل	۲ بار	عربی	بجزو بنشینم اگر زلف نشان بیایم سفید کرد و زلفین خا بدان تار	مرب قطع طبع معسغی است
۱۳۷	مختص بنشین مختص بنشین	مفعلن	۲ بار	عربی	ز شمر عمر زنت لاله دلا و فاعل بر دل ز شک قدرت سرور ایامی بگل	
۱۳۸	مختص بنشین مختص بنشین	مفعلن فعلون فاعل	۲ بار	عربی	نه چون نوزد ریت بود آفتاب که این از خطایر آن از صواب	عروض ضرب مضوع و است باقی فاعلان سالم یوم است ز دنیا فرود سی و بویست و سکنه نامور شاد است مد بهین وزن است -

شماره	تعداد	نام	جمله	مقال	کیفیت
۱۴۹	۱۴۹	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت
۱۵۰	۱۵۰	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت
۱۵۱	۱۵۱	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت
۱۵۲	۱۵۲	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت
۱۵۳	۱۵۳	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت
۱۵۴	۱۵۴	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت
۱۵۵	۱۵۵	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت
۱۵۶	۱۵۶	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت
۱۵۷	۱۵۷	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت
۱۵۸	۱۵۸	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت
۱۵۹	۱۵۹	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت
۱۶۰	۱۶۰	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت	مقدار بخت

۱۳۲	مستقارب شش اثر مستقارب	فاع فعل فاعل فعل	۲ بار	•	جای م	اگر شنبه لطف غالب رسد و می سرحدیت غالب پیش	عرض و ضرب ابتر
۱۳۳	مستقارب شش ابتر	فعل فاعل فعل فاعل فعل	۲ بار	•	•	نخچه که بود شش بن گایه که نون نیست انهم من و آیه	صدر و ابتدا و در عرض و ضرب اثر شش و سالم
۱۳۴	مستقارب شش مستقارب شش	فعل فاعل فعل فاعل مستقارب یا فعل محذوف	۲ بار	•	•	شبه آن گشت شوق عیار من تو نه د دل جان من نیز بر و	صدر و ابتدا و اثر و عرض محذوف و ضرب مقصود
۱۳۵	مستقارب شش مستقارب شش	فعل فاعل فعل فاعل مستقارب یا فعل محذوف	۲ بار	•	•	ز سه ابروی من قند پاک و دینان بیا ز خوش خاطر ناز دینان	عرض و ضرب شش باقی سالم

تعداد جود	نام جود	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت مزوریه
۱۳۱	سقا رب سد سقا رب	فعولن	۶ بار	•	ز در و جبرائی چای غم که از زنگنه گانی بجای غم	
۱۳۲	شقا رب رب مزد و رب	فعولن فعولن فعل	۲ بار	•	ترا گویای شک سر بجوبی شد رسته سر	عرض و مزب مزد و رب
۱۳۳	بهر شکارک سختی سالم	فاعولن	۹ بار	سیفی	حسن و طه طه ترا بند نه شد مهر و دم خط و خال ترا شک چیدن خاکه	تخلیج حسن و لط فاعولن فی ترا فاعولن بند شد فاعولن مهر و دم فاعولن
۱۳۴	شکارک سختی سالم	فعولن کسر عین	۱ بار	سلطان	چو خورشید و گل باغ ارم چو قند و جود قد سر و چین	چهار ارکان مجنون اند

۱۳۱	شماره اول	فصل پنجم در عقوبت	باب اول در جایی	فصل اول در عقوبت	۱۳۲
۱۳۲	شماره دوم	فصل دوم در عقوبت	باب دوم در جایی	فصل دوم در عقوبت	۱۳۳
۱۳۳	شماره سوم	فصل سوم در عقوبت	باب سوم در جایی	فصل سوم در عقوبت	۱۳۴
۱۳۴	شماره چهارم	فصل چهارم در عقوبت	باب چهارم در جایی	فصل چهارم در عقوبت	۱۳۵
۱۳۵	شماره پنجم	فصل پنجم در عقوبت	باب پنجم در جایی	فصل پنجم در عقوبت	۱۳۶
۱۳۶	شماره ششم	فصل ششم در عقوبت	باب ششم در جایی	فصل ششم در عقوبت	۱۳۷
۱۳۷	شماره هفتم	فصل هفتم در عقوبت	باب هفتم در جایی	فصل هفتم در عقوبت	۱۳۸
۱۳۸	شماره هشتم	فصل هشتم در عقوبت	باب هشتم در جایی	فصل هشتم در عقوبت	۱۳۹
۱۳۹	شماره نهم	فصل نهم در عقوبت	باب نهم در جایی	فصل نهم در عقوبت	۱۴۰
۱۴۰	شماره دهم	فصل دهم در عقوبت	باب دهم در جایی	فصل دهم در عقوبت	۱۴۱

تعداد بجو	نام خود	ارکان وزن	تعداد بجو	نام شعر	تعداد بجو	تعداد بجو	تعداد بجو
۱۴۵	بجو تریس سالم	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۴۶	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۴۷	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۴۸	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۴۹	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۵۰	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۵۱	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۵۲	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۵۳	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۵۴	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۵۵	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۵۶	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۵۷	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۵۸	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۵۹	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۶۰	بجو تریس مغایات	مغایات مغایلت فا علات	۲ بار	۰	۲ بار	۲ بار	۲ بار

کفایت مغایرت

۵۰

نام شعر

تعداد

ارکان وزن

نام خود

تعداد

مغایات مغایلت
فا علات

مغایات مغایلت
فا علات

مغایات مغایلت
فا علات

مغایات مغایلت
فا علات

مغایات مغایلت
فا علات

مغایات مغایلت
فا علات

مغایات مغایلت
فا علات

درین چند روز من مقصود را است و	امروز بسبحم بگما کرد	۰	۲ بار	مفعول فعل ماضی عاقلات	۱۴۳	درین چند روز من مقصود را است و
درین چند روز من مقصود را است و	راست به پیش کرد آهین	۰	۲ بار	مفعول فعل ماضی عاقلات	۱۴۴	درین چند روز من مقصود را است و
درین چند روز من مقصود را است و	باز آمد یار حشاکامی	۰	۲ بار	مفعول فعل ماضی عاقلات	۱۴۵	درین چند روز من مقصود را است و
درین چند روز من مقصود را است و	از چشم تلوار کفون بشام	۰	۲ بار	مفعول فعل ماضی عاقلات	۱۴۶	درین چند روز من مقصود را است و
درین چند روز من مقصود را است و	سرفروغ چون شاد سیاحت	۰	۲ بار	مفعول فعل ماضی عاقلات	۱۴۷	درین چند روز من مقصود را است و
درین چند روز من مقصود را است و	از علمت پراخی دیار	۰	۲ بار	مفعول فعل ماضی عاقلات	۱۴۸	درین چند روز من مقصود را است و
درین چند روز من مقصود را است و	بچه هفت گوی صفت بر سر	۰	۲ بار	مفعول فعل ماضی عاقلات	۱۴۹	درین چند روز من مقصود را است و
درین چند روز من مقصود را است و	نه بچه و نه آن که در دست صفت	۰	۲ بار	مفعول فعل ماضی عاقلات	۱۵۰	درین چند روز من مقصود را است و
درین چند روز من مقصود را است و	باز شگوهی که فرادایت خوش گم	۰	۲ بار	مفعول فعل ماضی عاقلات	۱۵۱	درین چند روز من مقصود را است و
درین چند روز من مقصود را است و	چنانچه در دست شاد پیر و را گم	۰	۲ بار	مفعول فعل ماضی عاقلات	۱۵۲	درین چند روز من مقصود را است و

تعداد	ارکان مزین	تعداد	نوع	شال	کیفیت مزین
۱۵۳	بهر شاکل مشرع عالم	۲ بار	فاعاتن مغاکین مغاکین	کر دایا پیر و سبزه پاش چون با ششم با بان گن در روز و	
۱۵۴	بهر شاکل کفوف	۲ بار	فاعاتن مغاکین مغاکین	خیر طرف جوبن پیر پیرین سن و گاه پخل تر حدین گاه شافع سونو	
۱۵۵	بهر شاکل کفوف	۲ بار	فاعاتن مغاکین مغاکین	بان پیر و سبزه پاش زان سبزه پاش پیرین دور	
۱۵۶	بهر شاکل مغاکین	۲ بار	فاعاتن مغاکین مغاکین	بان گن کجه اگر دن فویشم دقن شمنه پیر و سبزه پاش	شمن پیر و سبزه پاش بان گن کجه اگر دن فویشم
۱۵۷	بهر شاکل مغاکین	۲ بار	فاعاتن مغاکین مغاکین	بان گن کجه اگر دن فویشم دقن شمنه پیر و سبزه پاش	شمن پیر و سبزه پاش بان گن کجه اگر دن فویشم

فصل هفتم در بیان اوزان رباعی و ششوی بدایحی مضامین
 محکم بست و چهار اوزان رباعی که آزاد و بیق و ترا اند نیز گویند
 از بحر نهرج اختراع نموده اند و مجموع اوزان از اجتماع
 مفاعیلین سالم و نه مزاحفات آن که مفعول اضرب و مفاعیلین
 مقبوض و مفاعیل مکفوف و مفعول ایشم و فعل بفتح عین و وقف
 لام محبوب و فاعل ازل و فتح ابر و مفعولن اضرم و فاعلن اشتر
 اند حاصل میشوند و خواجہ حسن قطان که از ادب خراسان بوده است
 برائے ضبط آنها دو شجره معتدرا ساخته یکے شجره اضرب که رکن
 اول او مفعول شده دوم شجره اضرم که رکن اول او مفعولن
 بوده و بر شجره شتکبر دو آزرده انواع اعت که بمنزله شاخا اند
 و از اجتماع دو آزرده اوزان بر شجره باحد گیر بست ناموزون
 نمی شود مگر جمع کردن اوزان یک شجره با شجره دیگر نیکو نیست
 صورت هر دو شجره



و بعضی برای اوزان مذکور دو دایره وضع کرده اند یکی دایره اخرب
 و دوم دایره اخزم و هر دایره بر دوازده حصص تقسیم ساخته مگر بعضی
 در هر دو دایره مذکور دو دایره دیگر افزوده و مثال هر وزن درج نمود

تا اقرب الی الفهم گردد

صورت دوازده

دایره اوزان هر یک از اینها
 به این ترتیب است که در هر یک
 از اینها دوازده حصص
 تقسیم شده است



دایره اخزم و اخرب
 به این ترتیب است که در هر یک
 از اینها دوازده حصص
 تقسیم شده است

مثال

و بعضی گفته اند که اوزان رباعی بده هزار میرسد و اوزان جمله اینست
 که مفعول مفاعله فعل فاعل و این مثال آورده که سه العاشق فی هوا
 سه سار قشعش العاشق مفعول فعی هو مفاعله کسین مفعول فاعله
 فاعله و لیکن تقطیع مصراع مذکور بدین طور قسم میتوان شد که العاش
 مفعول فعی هو مفاعله کسین مفاعله عیلین برفع کما لا یخفی علی العطن
 الزکی و تشوئی را سفت وزن از سجور مذکور مقرر کرده اند چنانچه
 جمله اوزان مع اشد ازین جدول ظاهر است -

نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	کیفیت
۱	بحر سرجی موقوف	مقطعون مقطعون فاعلات	بحر سرجی موقوف	بحر سرجی موقوف	بحر سرجی موقوف
۲	بحر خمری موقوف	مفعول مفاعله مفعول	بحر خمری موقوف	بحر خمری موقوف	بحر خمری موقوف
۳	بحر متقارب موقوف	مفعول مفعول مفعول	بحر متقارب موقوف	بحر متقارب موقوف	بحر متقارب موقوف

ردیف	نام بحر	وزن	نام بحر	مثال	کیفیت
۴	بحر رمل مسکون مقتضو	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن	مولوی جایج	گردی از آشوب گشت سنا گرد از محراب کوه آهنگ شهر	برین وزن است مثنوی مولانا جلال الدین و مریح و نطق انصیر شریح فرید الدین عطار رح
۵	بحر خفیف مجنون مریح	فاعلاتن معجز فعلن	جایج	داشت در مقام پیوه نارده رنگ و زارین بدنه	برین وزن است حقیقه حکیم سنائی و بیاض ارم سنائی و هفت بیکه نظام الدین گنجوی و مشت بهشت امیر خسرو رح
۶	بحر مسکون مخزون	مفاعیلین مفعولین	سینا ساجو	یکی شد عجبانی از مخزون برو میخواند از هر گوشه آهون	برین وزن خسر و شترین نظامی و عشیقہ امیر خسرو و پیوست زینبیا گنجی رح
۷	رمل مسکون مجنون مریح	مفاعلاتن فعلن	جایج	مخترم زاده پس خوت جاو سینا امید نظریانه براه	برین وزن مثنویها کم واقع شده شعر قد کور از سبزه لایبرار مولوی جایج رح است

باب دوم در قافیه و ردیف و حاجب و آن متشابهش فصل است
فصل اول در تعریف قافیه و حروف آن بدانکه قافیه در لغت
معنی از یک رونده و در اصطلاح عبارتست از مجموع آنچه تکرار یابد
انفعیه است قافیه و در الفاظ مختلفه لفظاً و معنی یا لفظاً فقط یا معنی فقط در

آخر مصراع و ابیات بخلاف ردیف که آن لفظ متحد لفظاً و معنی است
که بعد از قافیه در آخر اشعار میآید پس اگر آخر دو مصراع در لفظ
متحد باشد و در معنی مختلف چنانچه درین بیت بیتا گردید و مسخر تو گردید
زین هر دو وجه حاصل تو گردید یا بالعکس چنانچه درین بیت سه پستین
نغمه باید اندر برد یا پست این برآمد از دم سر که آنرا ردیف بنحو اند
قافیه گویند ردیف را قافیه لازم است و قافیه را ردیف ضرورت
چنانچه در هر دو بیت مذکور و درین بیت هر دو وجود اند سه پناه بلندی
دلستی توئی یا همه نیستند آنچه هستی توئی یا لفظ هستی و لپتی قافیه است
و لفظ توئی ردیف و گاهی قافیه زاید هم میآید در معنی و نحوی ندارد
چنانچه جمله اقسام قافیه مع اینها ازین جدول ظاهر است -

جدول اقسام قافیه

قسم قافیه	مثال	توضیح
قافیه متلفظ	چنانچه پیغمبر گفته تا عشق بری طایفان گردیم از روی خوشی نشان ندیم	هر دو قافیه متلفظ و معنیاً و معنای
قافیه مختص	چونین بیت مذکور و پستین نغمه باید اند پست این بکند از دم سر	لفظ هر دو مورد معنیاً متحد اند لفظاً مختلف -

قسم قافیه	مثال	کیفیت
قافیه مختلفه تحدافاً	بناختی بدین میت لوت سے سنے این جوہر است و آن عارض فقط گرد و در بیت مذکور۔	عارض اول یعنی رخسارہ و عارض ثانی بمعنی شیخ غیر اصلی۔
قافیه مختلفه مختلفاً	چنانچہ شیخ سعدی سخن فرماید وہرگز نہیں بر پا بزرگان ہنودہ بزرگی ز سر بادام خرم و سرم نیز گوید ہم ہر خیا کہ بر بادہ در رفتہ دو قشش سر	درین ہر دو بیت لفظ ہنودہ و بمعنی ہست۔

و حروف قافیه بہت یکے روی کہ ازان چارہ نیت و حرف اصلی قافیه ہست
و چارہ پیشین وے و مقدم بر گوشتا سین و ذیل و رد و قید ہست
چنانچہ بولف درین شعر آوردہ ہے تا سین و ذیل و رد و قید و ہم قید
این چارہ مقدم روی است و چارہ پس از وے و بعد از وے
کہ وصل و غرض و مزید و نائرہ است چنانکہ شاعرے آوردہ ہے
آن چارہ حرف بعد روی گر کنی شمار بہ وصلت و ہم غرض و مزید است و
نائرہ یا قول خلیل جملہ حروف مذکورہ و اعل قافیه اند
و بعضے فقط حرف روی را قافیه گویند تعریف و مثال و اقسام
حرف مذکورہ ازین جدول واضح ہواست۔

جدول در بیان تصرفاتی

تعداد	نام	ایمان	نظم	تعلیم	تجربه
۱	روی	روی دانشمندی و علم	روی دانشمندی و علم	روی دانشمندی و علم	روی دانشمندی و علم
۲	تجربیس	تجربیس	تجربیس	تجربیس	تجربیس

معلم درجوب توان در دیگر بیاض نوی	سببیل و انتشار کج	تقریب	در لغت غل	نام درون	تعداد
در فارسی بر حالت تکرار در فیکل سخن است و در عربی واجب	چون در اولی در بر یا در زیر و جوی و شکر است شکر آن بخصوص در قوافی واجب نیست لهذا عادل را با و اصل قافیہ آرند و اشتکلات فیکل ضد فارسی می یابند است چنانچه مزینا هاشم گوید سه غیر فیکل را میدی ره در هر کلم دل چرا پوشیدنی بر صفتی استی خط باطل چرا	حرف غیر که در طبع میان در سیر معی با	در لغت غل که در لغت غل در لغت غل	در فیکل	۳
در این کتاب این از درجه است است مد آنکه در روفت زاید پیروده شعر از هر شش در سه حاصل می شود مثال الف با هر یک نوشته شد از شد با یا شش حرف نگرد	این ششم در و ششم است یکی از همه حروف واسطه باشد چون الف زبان و همان گوشت و چون و یا می چنین و چنین و دیگر اند و حروف کن واسطه باشد چون است و یا باشد و در و است و پوست و کر و است و فیکت	حرف است که که در لغت غل ان باشد	در لغت غل در لغت غل در لغت غل	رود	۴

حکم دیگر بیان موزری	تبیان تشریح	تقریب	وحدان نظر بر آن افتد	تبدیل موزری
<p>چون نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و خفتی یا خفتی و خفتی و خفتی و خفتی و چنینی را نه نون بآن وا و یا هر وقت مگر در چون سوخت و درخت و گرفت یا خفت و در پوست و درخت و گرفت با خفت خود مال و نون با و یا هر وقت</p>	<p>درین مقام الف و وایا ایست مذکور در و فاضلی مهر گویند و آن حرف کن را در دست زاید و کسب و در و در و ای یک است و خفتی و خفتی و خفتی گفته سه حرف دیگر خفتی و وایا ایست و خفتی و خفتی سین ششم و فاضل و نون بر چه نداشت و داشت و داشت و کاشیت و کاست و داشت و آرد و کار و داشت و یافست و راند و فاند و علی بن القیاس بداند و یافست در و فاضل از واجبات است و محمول را با هر وقت چسب کردن در فارسی جایز است و در اردو و نه مگر در فارسی تحسن نیست -</p>			

۷	ضمیمه	با اعتبار برآمدن از حرف و وصل و کلام ای حرف بی با یکبار از حرف و وصل کلام است با این نامیده شد	هر یک که بوصل پیوندد	چون هم ازین است که اکثر آن در وصل یا در هم بودست ازین است نار به بود و در اینجا حرف و ولایت و وصل و هم فرج -	رعایت فرج از فرج یا نیست
۸	مزید	با اعتبار زیاد و کلام از هر حرف	هر یک که بفرج پیوندد	مانند شین درین است که آنرا که درست و درست به پیش باز شد یک است باز به پیش	رعایت این هم در رعایت
۹	نار	ضمیمه آن که از حرفی وید نیست با اعتبار دیدن از غایت قافیه کمزیر است طبع این حرف با این نامیده شد	عقل از هر یک که پیوندد بهر دو یک باشد یا بیشتر	مثال که از ناز شین درین است که در است تو به پیش بود با ناله ای که که بهر پیش بود درین معادل و ولایت و وصل و فرج و هم از پیوند شین ناز شین مثال بیشتر مانند هم و شین درین است که آنرا که در است تو به پیش بود با این به که گفتن که به پیش	رعایت شین هم از رعایت

فصل دوم در ذکر تائید بر اینکه اعراب قافیه بالا اتفاق شش را و چنانچه شاعر درین قطعه جمع نموده قطعه شش را و اعراب
 اندر قافیه در شعر شایع است دیگر خرد هم با باز تو بجهت و بحر و نوفا زبیا و دارا بر چهل را سه محترم با چنانچه شرح
 و توضیح هر یک این هجاء در این کشف است

توضیح اصطلاحی	شرح و تبیین	حکم و غیره
تکرار تا قبل هکلیک بر تا قبل الف تا سیدین	تکرار عین طاق و وزن تا قبل که تا قبل الف تا سیدین واقع شده است	حکم و غیره
در این کلمه ساعتی است چون این کلمه	الف تا ظاهر میان و با این مردم شد	

۴	شبهه	شبهه و بیان و حرکت و فعل شکل و متغیّر و متغیّر شکل و متغیّر و متغیّر شکل و متغیّر و متغیّر شکل و متغیّر و متغیّر	حرکت و فعل و حرکت مطلق و حرکت مطلق و حرکت مطلق و حرکت	مثال بر وجه صور و اصل و چون و غیره و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت	چون که حرکت و فعل و حرکت و غیره و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت	این حرکت و فعل و حرکت و غیره و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت	در فارسی در روی و حرکت و فعل و غیره و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت
---	------	--	--	--	---	--	---

۴	توضیح	در لغت اوستا و سانسکریت قبول و دی چون میمنت بوی که کن که قبول است و نقاد می نویسد که آنرا عارضه ساکریه و کثرت بقول خود درست باین امید شد	چون کسر نون درین بیت غیر قیام است و نون باید تا مبنی و مشغولی لغت پنهان که درین بیت ز آب حیاء هم هیچ پیدا نمی شود	اصطلاح این جائز نیست که و هیچ وقت وصل بر سر پیوند و چون درین بیت صدای هم رسد تا در ذریه از سر یک با خود هم که ظاهر است که برگ نمی آید و بی دالی که بر است و کاف میجویم	اصطلاح این رد است
---	-------	---	---	--	-------------------

صنف است اول باعتبار اوصاف مذکوره حرف روی و غیره و آن چهار قسم
 است مجرده مردفه موسسه و ثانی باعتبار تقطیع و اصول
 بارکان و آن پنج قسم است چنانچه درین بیت مجتمع اند **اول آمدش کاد**
وگر آمدش کلب پس از آن شد شد ارک شود اثر مترادف و چنانچه اقسام و القاب
 مذکوره ازین جدول مع امثله ظاهر و مستشف اند -

جدول القاب و اقسام چهارگانه قافیه باعتبار روی و غیره حروف قافیه

چهارم	سوم	دوم	اول
۱ مجرده	بسیب مجرودون حرف روی از تر دیگر قافیه	قافیه که در و حرف روی مقید یا مطلق یا حرف دیگر قافیه مقید نشد	قافیه مجرده باروی مقید چون سم و قافیه مجرده باروی مطلق چون کند وزند
۲ مردفه	باعتبار بودن حرف رذف مطلقاً	قافیه که در و با حرف روی مطلقاً حرف رذف مطلقاً بود یا حرف قید بود -	مردفه بر دوف مفرد چون آب و تان و آیم و تانیم و مردفه بر دوف مرکب چون داشت و کاشت و داشتیم و کاشتم و مردفه بقید چون ابر و کبر و ابریم و کبریم -
۳ موسسه	باعتبار بودن حرف تاسیس	قافیه که در و باروی مقید یا مطلق حرف تاسیس بود	چو کار و بار و کارم و بارم
۴ موصوله	باعتبار بودن حرف وصل	قافیه که در و باروی حرف وصل بود یا حرف خروج و فرید و نائره	چون دارم و یارم و داریم و یاریم و دارم و یارم و یاریم و دارم و یاریم و دارم و یاریم و دارم و یاریم و دارم و یاریم و دارم

جدول در بیان اقسام و القاب قافیه باعتبار تقطیع و ارکان و اصول و

شمار	تفاوت	وجه تشبیه	تقریب	مثال
۱	متراکم	با اعتبار در یک آیه در سکن	قافیه که در دو حرف ساکن یا فصل در آخر آیند	چنانچه درین بیت ملاحظه می شود که لبریز شده ماه را باز جام و قافیه خرام در جام مترادف است -
۲	متواتر	بنا بر گرفتن دو کلمه یک شعر را از یک پیش	قافیه که در دو کلمه متحرک در یک دو سکن واقع شود	لا حده هر دم دل من است برت زایل با هرگز نشده مهر تو از دل زایل با خوشی رخ تو خوشتر حالا که شده غبار خط حاصل -
۳	متدرک	با اعتبار در یافتن دو متحرک دو سکن	قافیه که در دو متحرک یا دو سکن واقع شوند	چنانچه درین بیت ملاحظه می شود این به حال است که شد با ورت عقل و خرد که نشد با ورت -
۴	متراکم	با اعتبار در یافتن با یکدیگر متحرک بر دو سکن	قافیه که در دو متحرک یا دو سکن واقع شوند	چنانچه درین بیت حکیم سنائی زور او بت شکن ز روز زار دست او تیغ زن بر اوج زحل -
۵	متشابه	تفاوت در لغت معنی انبوی است با اعتبار اجتماع متحرک با سکن	قافیه که در دو متحرک یا دو سکن واقع شوند	چون شکفتش و چون شکفتش این قافیه در اشعار عجم نیامده مخصوص بزبان فارسی است -

[illegible][illegible]

والف و نون فاعل در تصدیقه و نون و ابای موصوفه شعرای قدیم و حال یافته شده است بلکه در مطلع جمع گفته این شعر و فرموده است ترکی و خوب روی کسی که غنای پیشین بنوعی که در دل و این بود و در همه چیز گوییده باشی از انحراف چو آید کل گزیده ای بی اندوه کنم از دل گلین بیرون بگویند نظاره عروسان چنین بگویند و در اینجا است نویسنده بگویند خیر و نشاید و در علم طایفه ای و آن است که در علم و ریاضیه باشد نویسنده و در اینجا است که در علم و ریاضیه باشد همه با یک کلمه میگوید که در علم و ریاضیه باشد	این شعر با این شعر مگر شب طاهره مکرر
اگر اشاره به شعر کرد و قافیه را تغییر داد زنده چندان عجب نادر تصدیقه و در مطلع شعر قافیه را تغییر داد	باعتبار تغییر مکرر
سنتی و در این شعر در تصدیقه و قافیه بنا شده است و در این شعر	تصدیقه ۵

و انچه از غیر است
و اینست که در آن
در خواندن و ترویج
بیشتر

از دیدن و تفکر
فایده بسیار
بهره عظمی
یا تکمیل

تجرباتی در دست نه و اما در تعلیم و تبحر و شایسته و شایسته و شایسته
فایده بسیار که در آن و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
بعد از این و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
بیشتر و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
از این و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته

این و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
نموده و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
چنانچه و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
خواست و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
مکسب شده و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
بیشتر و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته

این و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
نموده و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
چنانچه و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
خواست و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
مکسب شده و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
بیشتر و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته

تمام مصرع شتم تا بر فیه و ردیف باشد چنانچه مولوی جامی هم فرماید سه
 من در غمم خبر و دل بیدار تو خوش یوتن در غمم خبر و دل بیدار تو
 خوش یوتن تا که چشمم سر شکست ریزد یوتن در غمم خبر و دل بیدار تو خوش
 بعضی جبار دین زاید هم آید که بمعنی بیت تعلق ندارد پس ردیف سه
 قسم شد متحد اللفظ والمعنی و متحد اللفظ مختلف المعنی و متحد اللفظ
 بی معنی چنانچه مثال هر قسم ازین نقشه ظاهر است -

قسم ردیف	مثال	کیفیت
ردیف متحد اللفظ و المعنی	ظهوری گوید سه خراب باد که سر خوش کرده مارا بیوشن باش که بیوشن کرده مارا پا	لفظ کرده مارا در هر دو مصرع ردیف است
ردیف متحد اللفظ و مختلف المعنی	حافظ علیه الرحمه فرماید ز چشمم بد رخ خوب ترا خدا حافظ تو که کرد جمله کنوئی بجای ما حافظ پا	لفظ حافظ در دو جوار تختلف المعنی است
ردیف متحد اللفظ بی معنی یعنی زاید	حافظی گوید سه میخ زری از پی بهار تو م حلقه در معصطفی زانو و انوری گوید سه هر آن شال که تو جمع تو بر آن بودی زمانه طمخند خبر برائے خمار زانو	لفظ را هر دو جوار زاید است

و اختلاف ردیف در اشعار باینست که وقتی که اشاره بآن کرده شود چنانچه
 کمال اسمعیل اصفا کی گشته سید و دم که نسیم بهار می آید به نگاه کردم و

دیدیم که یار می آمد و بعد چند ابیات گفته از بهر فال زماضی شد و تم قبل
 که برانام چنین خوش گوی آید و بهی رسیده بجای که پیش خاطر تو
 همه نهان سپهر آشکار می آید و در دلیف از فحشات شعرا عجم است و
 شعرا عرب هم بتماثلت شان اختیار نموده اند و حاجب یک کلمه یا
 که متفل حقیقه یا حکما پیش از قافیه اصلی پایان دو قافیه لفظاً و معنیاً مکرر واقع
 شود و آخر قافیه از دلیف است چنانکه صاحب حدائق البلاغت گفته
 و حاجب که میان دو قافیه آید احسن بود و در فصاحت مرقف محسوب و
 شعر را که در آن ردیف باشد مرقف گویند و آنچه در آن حاجب
 آید محبوب نامند و شعر را که دو قافیه داشته باشد و انتفاضتین گویند
 چنانچه سنائی گوید عقل و فرمان کشید فی شد و عشق و ایمان چشیدنی
 باشد و امتداد نام مذکور حاجب ازین جدول ظاهر است -

نام قسم	مثال	کیفیت
حاجب متقل	نظامی هم فرماید پیر فلک حرقه بخواب	لفظ بخواب حاجب است
حقیقه از پیش	درید و مهر و گل رشته بخوابد برید و	
قافیه اصلی		

تألیف	مثال	کیفیت
حاجب نقل حقیقه در بیان و مفایه	میرغری گوید رباعی تخت یسست است عدد و تا تو گذاردی سخت	لفظ داری میان قافیه حاجب است
لفظاً و معنی	جبه سبک می گویان داری رخسار پیری تم بدیر و چون داری سخت	
حاجب نقل حکما	عطار الله گوید سه زده عشق تو آتشم در جان سوختم بوصل کن درمان	لفظ در که حاجب است در مصرع ثانی مستقل حکایت نه حقیقه حکما بظهر عند القائل
حاجب نقل حقیقه	رشید الدین و طوطا گوید رباعی افتاد مرا بادل کار تو کارم	لفظ تو حاجب است سیان و مفایه مکر لفظاً
در بیان و مفایه	اکند در دل گلزار تو نازم مرا نده خجل به پیش گلزار تو نازم	

فصل ششم در ضروریات شعریه

بدانکه ضروریات و تصرفات مجوزہ شعر آوده است در وقت نوشتن
تویہ چنانچه علامہ زمخشری بقید نظم آورده گفته سه ضروریات
الشعر عشرة اعادة جملتها وصل و قطع و تخفیف و تشدید و
تقصیر و اسکان و تحرک است منع مرن و صرف و شتم و تدریس

وہ سال ہر یک ازین جدول ہویدا است -

تعداد	نام	توان	تشکیل
۱	صل	حرفی و فو	شمالی انجمن بنی ابی مرین بیت اسمعیل بدو گفت اندر
			یاد کردن
			ابی کام توہ پنجیم بخیم کچر نام توہ و ہر وایہ فرو و سہ گوہر
			مختار شعر
			سہ ابر بار و جنگ جوئے سوار و شانی ہجی حمدہ پیر گفت
			نحوہ شتر
			بگیت و تاسے نوکانی چون فراشہ رفتاشت رہش و
			و آن چیز شتر
			ہشت قدسی گوید سہ زبانش کردہ پسخ زافرشتہ و ہار
			استانی و با
			ہر مردی بر دیدہ انگشت ہوشین منقوہ چون آب و شہر حافظہ
			سودہ و تان
			ہم فراید سہ با فرتیم و توانی و دل غمخوار ماو بخت بد تا کجا
			توانی و تان
			ہیر و انش خور ماو میم چون نیم رہشتم و بیت خاقانی
			تختانی شین
			نے بر سر ریشم غیلان ہائے گرد و رش سیاہ بلیان ہ
			منقوہ نیم
			و او چون رستم در وستم خاقانی گوید سہ زادہ سیرغ
			و داؤ
			بیت خرد پر رستم ہ قاتل ضحاک کیست خرد سپر آستین ہ
			ہائے تختانی چون اندک و اندک و دیگر و دیگرے د
			ہا و پاسے و غیر ہا شاعرے گفتے سہ من زجہاب دور تر

شمار	نام هر حرف	تقسیم	تثنی
			یار قریب دیگر سه یو پنج بخت من و گنج ضیب دیگر سه و
۲	قطع	حرفی از حروف بسیار فقط پنج کردن	چون حذف با از کبه ترک بید شد که تر ماند و حقا یا سه تخمانی ز نسیم که بعد از ستم باند خاقانی سه انگاه چو شکوت و کو تر و در بان و رقیب بهر در با راقعی گوید که ام جان کینشت نه به زار و شرم با کدام دل که نشد و غم فراق بزم
۳	تخفیف	حرفی از حروف مختلف گروان	چون نور تیر شد بدون را نور تخفیف مستعمل کنند باینکه شاعر سه آورده سه آسان گرد و قافای بر که در رونق با تمام شان بقیامت بود چو توزین و مثل غم و هم وصف و درن رفیع با از الفاظ عزید شده که در فارسی تخفیف مستعمل اند
۴	تشدید	حرفی از حروف مشد و گروان	چون فوط به دو پرت شد اول چنانچه سعدی مشد و گروان فرموده ع بزد قز زم را تیغ تیز و مثالی چنان

شمار	نام اثر	تقریب	متشیل
			نظامی رم فرماید مصرع اگر پاسے و گر پڑمور۔
۵	تحدید	مقصود راجح و دور	چو استر بالف محدودہ کہ اصل استر بقصر الف بود گردانیدن سعدی فرماید سے شنیدم کہ فرمانده دادگر و قبا داشتے ہر دور و استر و
۶	تقصیر	محدودہ و ناقص	چون از آغیش بخد ہمرہ آغش بقصر آن مچنین گردانیدن آمادہ و آلال پد از آمادہ و الان تقصیر استاد و خسیگتی گوید سے ز شش ہیات و چار خشیجان توئی مقصود نظامی رم فرماید سے الانی ز پس الیوے بر جناح سر انداختن کروبر خود مباح۔
۷	تحریک	ساکن متحرک نمودن	چون شین آمدش و میم پد رم و تانگی باروت کہ ساکن بود و درین ایات فردوسی متحرک واقع شدہ سے بفرمود تا بہین آمدش پیش تو یعنی گفت با او ز اندازہ پیش تو پد رم آن دلیر

شمار	نام ضرب	تحریر	تثیل
			<p>گران مایه گرد و بوزنگ اندران انجمن خاک خورد و سطر است بازوت چون ران شیر پروبال چون از دماغ و لیر و متاخرین حروف مذکور را متحرک میسازند مگر وقتیکه بعد حرف علت واقع شوند.</p>
۸	اسکان	متحرک اسکان کردن	<p>چون را، متحرک ارفی و عین متحرک معصفر رافطامی هم ساکن ساخته برائے صحت وزن درین دو بیت ه موشی از ان جام تپی وید دست و شیشه بکه پایه ارفی شکست و ه گشت جهان از نفس تنگ تر و دواز سپش معصفری رنگ تر و</p>
۹	حرف غیر منصرف	یعنی غیر منصرف بفورت شعری منصرف نمودن	<p>همچو لفظ مصائب به نمون درین شعر ه صبت علی مصائب لواهنبا صبت علی الایام صحن لیالی - این ضرورت مخصوصان شعراست</p>

شمار	نام ضرورت	تعریف	تشبیل
۱۰	منصرف	یعنی منصرف است	چون لفظ است به غیر توین و رین شعر
	منصرف	غیر منصرف	و لید اقبلت فی القصر سگری یو
			ولکن زین السكر الوقار یو این ضرورت
			نیز مخصوص باشا عسرب است -

خاتم و بیان اقسام شعر
 بدانکه اقسام شعر ده است قصیده غزل مثنوی رباعی
 ترانه فرد و قطعه ترجیع تشبیل مثنی و مسمط چنانچه تعریف و
 تشریح و تقسیم هر یک ازین جدول ظاهر و مفید است -

نام قسم	تولید شخصی	تتمیل
تعمیدہ	تعمیدہ در پشت بنی غیر سلطان و بی از قضا معنی و مقصود	چنانچه چو فی در لغت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ تعصیبہ
	گویند با بقبار ایستاد رضا است و طاقت غیر بطریق ظاهر است	بروش مهر نزار و بگدھب گداز
	یا مقصود و شاعر است باین معنی و معنی در اصطلاح	وہ چو شب سوسا جوئی الا فتن
	ایات اگر نیکو شد الزم و القافیه باشند و بیت اقول	خواب نے اکینہ صورتی از معنی ناز
	آیتها صحت باشد یعنی برود و صورتانید است باشند خواه در مع یا بشک	در پس پر وہ نظرت فلانک صحبت با
	یا در معنی و خط و فصاحت و کلمات و کلمات و ناز و بیت باشد	کہ بر وی در این واقعہ اسناخت باز
	وینا و در جہا و بیت نزار یعنی کلمات ایات تعصیب و بیت است	سودم اند قد شمع پر و صبح بخیر و ناز

نام قسم	تقریف و تشریح	تمثیل	
	<p>بیمید بخوانند و علی بن ابی طالب علیه السلام را بخوانند و بگویند بعد تمسید بعد هر چه در شش و سه تا بخوانند و بگویند و اگر آنرا بخواند بعد از آن در خطابه بخوانند و غیره مطلع تقصیده اگر که صدقه سه هزاره و بیست و شش باشد یا هر چه خوانند یا آنچه این مطلع است بیست و سه بار آمد که افشا ندو حسن یا هر گل یا چون در حال علم نبرد چش بر خاک گل و اگر دست بمشکایت فلک شمع مال گرد شمع مانده باشد حالی که نامند یا آنچه این بیت مطلع است بیست و سه مرتبه</p>	<p>بچایان و زردم بود بدست ان شوق دشمنی شب که بدین اقامت قلبین اگر که از معشیت رود داند خفاک اگر که ز خیزش بر افلاک جهان ندگر و اگر که چون در گفت چهره یون آثار ز هر گوی یکشاید که شود گرد و فشا فخ که بچه کی چشم مست یمن ز رکاب عشرا گفت که است سفدها و لاری عقل بچایان و زردم بود بدست ان شوق دشمنی شب که بدین اقامت قلبین اگر که از معشیت رود داند خفاک اگر که ز خیزش بر افلاک جهان ندگر و اگر که چون در گفت چهره یون آثار ز هر گوی یکشاید که شود گرد و فشا فخ که بچه کی چشم مست یمن ز رکاب عشرا گفت که است سفدها و لاری عقل</p>	<p>گفتم اکنون ده ده جازت که شوم طراز که بود و دلخیزد برین مضمونش که کفر گران دل خود در بر و آن مردان زلفان ایست شیره فلک از نقش شمشیر یا همنان طهر از راه خراگردد باز انکه کاشیک پیرفته خبار از شکست باز سرمه چشم جهان بدین ایاک ساز گفتم بیامی یقین شد که نه بخور ان</p>

از دست این چه روتا و دیو سیجی جانزیدم که اینی بود آنجا که اگر بر بیان وصف مشرق مشغول باشی مغیبه خزان و چنانچه این بیت مطلع است آمد من بر محقق عقد شد یا یقین بود لاله از بادام تر لوسی لاله	سند جاده که از ایشان که بر گهست شد خاک و لور از پیشتر خیزد دیو حلا مرشع شش حرف مجبور آنکه از نشاء فناء عقل تو جوید	که با طشیری از شکلیت گریه خاند اعدای از خنده بران در دیار کوش جود موفقیه میزند قدیم چون زلف دلار کم نشد باجی
خویر که نیند چنانچه این مطلع قصیده بیت هم آن بیان که مدح سلیم بن عمر بن ملوک نام هم می باشد از مطلع قصیده یازده مطلع شکار اسرار روح با همجو	نغمه بر حیدر که گشت زنده لب تاب احتمال بود اگر لعل حق افشای حرف در زود زاهدان از تیر لایت نذرین مرغان را زاهدان تبویبه و صفت حق و سع	بهره در سعدین عین کشتار شیم سایه بر حیدر که شید مقدم بر واد است سران پر عظمت ز تو باقی نغمه از نیکو نیکو بر آرد آواز

مشیل

تقریب و تشبیح

مقام

پاشند از آن که مطلع گویند و اگر شش تا یک یا دو مطلع باشد و

فرق میان این ترانه قصیده و این است که در هر مصرعه خط

بفایان رسیده و نه به باشد بجا است قصیده و اقل قصیده

الکثر تر است مضامینی یا بر قصیده در هر مصرعه جور گفته شود

و در قصیده اگر مدایح یا تشبیهات باشد آنرا تشبیه گویند چون بفرشته قناریه

در روز عید و نامزد و تشبیه مرد و زن است و تشبیه است

کجا هر صفت است و اگر در آن مصرعه تشبیه و تشبیه باشد

سازند و تشبیه و تشبیه و تشبیه و تشبیه و تشبیه و تشبیه

تمشیل	تقریب و تقریر	نام قسم
<p>خیر و نفع هم از من بجز یک و بجز یک چون ز مقدار سبانی است که بدو که ندانند و در مدح تو بود و چه طوری انوری که بود از من و من از تو از رگی که خبر خوان و در و آید باز فقد جان برکت شکر تو زنده ستاند درخت شادان با تو تو چیدن کرده است بهر اعدادت حواش و شادان و اثره ستاند</p>	<p>منهم و طرز سخن من بجز یک و بجز یک منی انفا بد من گاه در و ش میبارد نوعی بود در دست تو که است من اعتبار و عفت از نسبت تو بر حق ولی که از نامه من و من و من استمان با یک بود و که با خودی عربی این طرز سخن و من و من تا که می و من از تو و تو که است</p>	<p>بوجه مذکور نبود</p>

نهم	تشریح و شرح	تشبیه
		پایه خیمه زلفاک بر سر نشیب
		در شمع جبهه ترا دو کله در و بفران
نهم	تشریح و شرح	تشبیه
		ایکبار نامت مریخ تر قدر و عطا
		و یکبار پاست مریخ مستند ارض و سما
		بحر و مدش اگر باشد دادم قلم
		از درختان جهان گردد بهش شاخها
		ناطق متعجب است شتر خریش کنند
		و صفا از اوصاف تو بهر گزنی گردد
		به امر حق کنم خبری بیان از وصف تو
		بیز تا گرد و مرا نور ضیاء جزا
		اولین شومین صد بار از شک تو
		تا با آواب و نیاز تا یکم مدح و ثنا
		حائقی برین شریعت باقی نقش ضلال
		و اعی بودی بهت داعی بر خدا
		رحمہ للعالمین و وقف علم الیقین
		واقف تاج و نگین بر بهر غنی و فقیر
		تاجدار تاجدار تاج خواه حیدر شاه
		تاجی عالمیان از ناز و روزخ و غمی
		مرکب غرر اشعل کف عینی هزار
		مرکب جاده ترا صد با سلیمان قنار
		خوان من یوسفی با خوان حسن جنگ
		با کلام تو شده موسی به کلفت مبتلا
		حصیر الی با شتر زرق و نقره مثل
		حلم و حقیقت بکشت فرق کوه و کاه

زاجید لب گشته خضر چون جوش	خوش چوین نعلت هم شد خلیل با صفا
فیضیادرس تو درین ملک حکیم	قطره نوش عشق تو یقوت پیر یاسا
شد ملک رسد کجای ملک تو	و وجه نشد ملک این اثر تا شری
هر بنی از نور تو شد نقیص چون زخیر	نور تو از نور حق رویند آن شمس الضحی
لیلی ایجاد چوین بر جمال پاک تو	هم زینجای قضا بر یوسف قدرت
محل ساریت شد رضا حق سخی	دنی سلم گشته درت مرشد حکم خدا
یستاقی قدم با قهری خوشخوان تو می	بلکه خود سر و سبی حتی بیایع دوسرا
فیض انجود وجود شد وجود چنان	سالی با جز نم گای نغمی حرف
حاکم است از حاکمیت ریزه چین شب	بحر و بر از غل گفت جرم نوشی مرتا
لامع نور عایت قانع کفر و ضلال	رافع اعلام ملت شافع روز جزا
امی اعلم اعلم ظاهری و باطنی	مادر گیتی نژاد و نه چنین ام القری
ذات پاک منظر اسرار کنت کلمات	هم وجود و نشان و صدق لولا الی
شاید ملک هم باشد بشهود تو	شاید بر شاد بی تو شد جلد گدا
غل شیعی شل او با بوج من جوه	شل تو چون تنج شهد سایه در شفا

از این کلام چون کسی سحر
 سرگون خود صدم در ناپا پیش
 راجع به خضار ابروانت شد کان
 بیگان تر شوی ای پند زین خط
 شیر گردن لشکر صد پاره دل
 از چنین گاو زین زعفره تو دروغا
 نشانه است غایت مرگ ارباب نفاق
 بسته بیکان تیرت رخ موت استقیا
 غم المانی تر افخ و طغش تو مان
 از کاب تو نشد لغت جدا کیدم شها
 شهاب ز بهشت آشیان بر لاسان
 هم که دولت را سایه شد هم در سار
 از عروج تو شده سراج کمتر در جا
 قرب تو با حق نداند هیچ و هفت
 شد قمار خاک پادشاهین هم صریح
 شتری گشته تو همچو عطار در سراسر
 از قدم تو خوش گشته در خنیم کم
 در نه جز شهاب کسی هرگز ندیدی یونما
 زهره زهره ز تو زهره چو خنجر چین
 همچنین خلد برین سر سبز از پایت
 خلوت نیت و گردوزند اگر خلعت
 طلسم دون کم از کش بود بی انتها
 کرسی اویان محبت کرسی جنت برین
 خور اگر نیندیش تلخ او افتد پیا
 کلک گشت کشیده چون تقیفات
 بر هرگز از آئید من نیاید و نا
 شور و یاس و گشت از زخمی پیا
 از شیه قاتل بر سر نهی و پیا

<p> سازد تو شد شتر تسلیم کن گشته شمع از زمانه شد غزال آمده بعد از چرا شد ز طوفان غضب جبهه خاص از لطف کشتی کوین انا م خدا تو نا خدا ابر بر فروت شده و صفت چسباید آ ابر چو این ابر حمت ظل چغل ظل خدا چون بی گریه کنان در فروت شاخ ضرب محبت گویان چو ارباب نی در کف گفته طعام هم حصاه خیران باجتباب با باغت حمد تسبیح خدا بحر عرفان تو ی غول کنیا در بید نیز مضار حقیقت را تو سباقی شها کو چو بطریقیت از فضیلت شاه راه کس بدین با نکتی گر نگشته ره نما نثار عام شریعت پاک از غار غلامان کردی روشن نمود مشعل نور چرا سدره و طوبی از تو شد مثل طیب نور زرا در حصانم باغت گوئی بر کز انبیا قبله قبله پرستان کعبه اهل یقین پیشده از صوف تو تربیت قبول و زبوا تد کفی من مصحف الفتح یسین والضحی </p>	<p> از این بی لطف سطره جوئی است سر شکار نه از لذت گشته رطب سازد تو شد شتر تسلیم کن گشته شمع از زمانه شد غزال آمده بعد از چرا شد ز طوفان غضب جبهه خاص از لطف کشتی کوین انا م خدا تو نا خدا ابر بر فروت شده و صفت چسباید آ ابر چو این ابر حمت ظل چغل ظل خدا چون بی گریه کنان در فروت شاخ ضرب محبت گویان چو ارباب نی در کف گفته طعام هم حصاه خیران باجتباب با باغت حمد تسبیح خدا بحر عرفان تو ی غول کنیا در بید نیز مضار حقیقت را تو سباقی شها کو چو بطریقیت از فضیلت شاه راه کس بدین با نکتی گر نگشته ره نما نثار عام شریعت پاک از غار غلامان کردی روشن نمود مشعل نور چرا سدره و طوبی از تو شد مثل طیب نور زرا در حصانم باغت گوئی بر کز انبیا قبله قبله پرستان کعبه اهل یقین پیشده از صوف تو تربیت قبول و زبوا تد کفی من مصحف الفتح یسین والضحی </p>
---	--

مثنوی

نسخه

نسخه

است خیر الانعم هم آل توشه خیراں	صحبک انبار هم خیر الرسل انت کما
افضل الخلقه سبکی گشته انجبین	ختم شد بر تو فضیلت چون خدای بر خدا
شد محمد نام پاکت گشته محمودت تمام	در قیامت مرا ترا با شد بس از محمد و ما
جبکه میباید ای بفضاک ایضاً الله	سین احبک سید امین جانم فدای منی
آنکه گشت نبیا عین کان آدم	مخفا ما با بار و الطین این شکر پاک کن
زانی من از ضرری جنبا لایک	لنعم من نعمایک من بعدی اخوانی کما
قد بلغت فی العلوم کلهما من غایته	ما را ز نعمت خیرک انس و جن هکذا
قد جری المار النیرین بدک سحرا	قد سقا سقیا اذا هم كانوا عطشاً فی الفرا
خداک بدر الدجی فی حل عین منه نور	و جہ شمس القصر فی و لیس غن فی السماء
صلی باب علیه و ابیاً خسر صلوة	ثم سلم کائنا ما کان نور و الفیا
ثم ذربنا علی صلب کعب و آلک	الذین هم هداة کالنجوم فی الدجا
بلغنی منی سلاماً و رفعةً منها الرسول	فی البساح و المسار و ایا یاریح العبا
لیتی سر مک الیما فی الحیاة مرة	استیجیب دعا می حرمته <small>لله صلی علیه</small>
تم یا لیت موت بعده فی طبیة	لیس لی بعد منی الا الرضا یوم القضا

تمشیں

باز
باز
باز

نسبتیم و صفت تو درم و ششم منفصل	من کجا و وصف تو هم تو کجا این شنا
گرتبول انقدر ہی جاہ و زنجی و شرف	چونکہ شایان میتوانی ہم گداخی بسته را
بر دلقن سفتت عرضی کنم در حضرت	ہمچو تو شاہی کچا ہمچو من سکین کجا
خلق خدا خلق تو غیر از خلق از صفت	خلق کا ہم نہیں شایرین بگردانم مرا
از طفیل جا ببارت از تو خواہم جا چیز	تخط از شیطان نفس قبر زار نمی یعنی
زیارت دارت شفاعت و دیدار حق	نیز اینجا ہم شہما از حضرت آل عبا
کرده صفای گنا ہم تلخ کام تو تلخ نغم	شربت فیضت اگر نوشتم از دیابم شفا
حالت مار اتوی و از طبیب بعضی دان	خیز تو زد کس م رشک سبیا التجا
فی دوا می در و سندر خاک گیت مار	ہمچنین بر مس جانم شدہ آن کیمیا
سازی ساکن جا پاز از لطف غولش	سہل گردان ہم حریف حق و دارا شفا
تا بگویم ہستانت گاہ دیوار و دورت	بر دورت گاہی کنم در در زشب شور و عدا
کہ کشتم پیرہا از خاک کویت سر سہ	پیشما از خون دل گاہی دان از شہد
کہ بگویم سر سہرا از سر سہی قبر تو	کہ بگویم بوی شک شک گیسوی سرا
کہ کنم نقیض دلدار مزارت بار بار	کہ کنم نقیض اشیا و زیارت با صفا

[illegible]

نامش

نرمی

نرمی

تمشیل

کوشه دامان آه ماند و تیره کوه	اشک بگام را با چوینی نیم
گلزاره ایوان دل گریه ندارد کند	ناله شکبیر را تا رسیدن نیم
سهر و شامی حسن دشت باز عشق	فاخته عقل را بال پریدن و
توبه پرینیز را که شکست است	محضر ناموس زین بیدن نیم
این نرویک لب کرمی نیست	گر بن هر موی گوش شنیدن
چشم تشنه مهره خیر دین بزم	رام نشد و شنی ل پریدن
محل دل و جسم پاکدکن	بخشی امید را صبر بچیدن
بخت ظهوری بجد و امن گشت	بازوی اقبال را زور کشیدن
غزل شیخ سعدی رخ که بصفت غریبه یکم	تعبیر احوال و سیر و
مطلوبات تهجی است گفته برائی	تفحج خاطر ناظرین منتقدین
ای بیال چون صنوبر و گشت نام	ناف داری چو غنایب چو تر گشت
آب عافیتانی ما بناب لبران	قبله آراوگانی اصفی نیم و بدخ
در میان رخ اندر کشید و خط	و در مذممت مستند من گشت
تک آینه نگارین مراد عشق تو	داروئی و در قلم داروئی مبارک

نام قسم	تعریف و شرح	مثنوی
غزل		آن شب آن تنیده باشد هم م و می پیش شبته باشد
		ای کار اگر تو را یک شب جان نقل و اتم ز با و قصه ده شاعران بسیار گفته شعر کس گفته شعر چون ع و د و
و دیگر غزل مولف که همین صفت گفته		
		کاشکی آید اگر آن سرو قد ز دور جان من میکم چون موم و
		که بچوین و خوان بگویند که چو پروانه خا بر شمع آن روح
		که پسندل بوزم نبرم چشمم که بچشم ز خاک یا نشینم دور
		که طواف کنی روشن کنم چرخ که بچشم آبی دهم اندر گیسو ده
		که بلال عید بودا کنم متعاجیر که گل چشمم روشن گزینم با
		که بشویم گرد دل ز آب آفتاب و اعراسان شویم که ز نریم و
		که به من توبه در چرخ آید قصری باشد پیر ز چون بوی
		تا سحر گزینم صراحی بستن و میخیزم با شمع از چشمم و
		نقل گردانم ز فدل چشمم ز رخ آن دم که از لب دوس جود
		تشت خشتی ندانم خبر زلفیاده نهاده خشتی زلفیاده

ماتم	تعریف و تشریح	تشکیل
رباعی دویتی	<p>بسیب اینکه چهار مصرعه دارد رباعی گویند و دویتی و ترانه نیز گویند و در اصطلاح دویتی را گویند که تنقیح الوزن القوافی باشند اگر مصرعه سؤن قافیه نداشته باشد هم جائز است و اگر داشته باشد مستحب اوزان رباعی بست چهار جانبه گذشت و بعضی تا هزار گویند ۱۲</p>	<p>رباعی که هر چهار مصرعش مقفی باشد رباعی با چو خاری بحر لیا جی با سجده باری میما چو دمی از بخت نیست این بگی است در فی چنین است کمان نرئی رباعی که سه مصرع آن مقفی باشند ای آمده بیت و تنگ اندر گل بیل کند گنگ رنگ اندر گل در چشم تو نازیم چو کیت اندر در روی تو شرمم همچو رنگ اندر فردیکه که از دو مصرعش اطلاق قافیه می توان کرد</p>
فرد	<p>فرد در لغت بمعنی تنهاست و در اصطلاح یک بیت تنها را گویند خواه هر دو مصرعه آن مقفی باشند یا اطلاق قافیه بر یکی از آن می توان کرد ۱۲</p>	<p>فرد هر که ز رویه سر فرود در ترازوی آینه و دست و فردیکه هر دو مصرعش مقفی باشند نیست فرد با چو بی رو اگر بخانه باشد کسی میل بیرون نگر کند دیوانه باشد کسی</p>

تعریف و تشبیح	تمثیل
قطعه و لغت باره از قمری و در اصل ح این است که می توان	قطعه کثیر الاشعار چنانچه فائق گفت قطعه
فیه و العا ناسد و مظهر نادر و گویا و در کتب مظهر نادر مایه	و قمری هم چنانکه گویا بر سر این یک بر قمری
قطعه کرده است از سر از و در این کتب از سر از	و در این کتب از سر از و در این کتب از سر از
از کتب مظهر نادر و گویا گفته میشود	قطعه کثیر الاشعار چنانچه فائق گفت قطعه
ترجیع و لغت و هر کس و در اصل ح رجوع کردن	ترجیع بند چنانچه حافظ فرماید ترجیع بند
از ایات و اشعار غزل و غزل ای راحت جان مکنجانی	ای راحت جان مکنجانی ای راحت جان مکنجانی

مستم

تعریف و تشریح

مشیل

برینند
پوشید

و بند شعر را گویند که بعد غزل	دارم نفسی بنیسه موم	آن هم نفسی ست گریانی
واقع شود و پیر و مهره	از گوش جام چشم مست	عقا برمانه پارس سائی
آن مقفی باشد اگر قطبیک	از زلف تو چون دلم بر آید	در دام تو قید خود درائی
نصیب بگر آرد ترجیند	گروست و پدیم بکبار	شاهیست بکونی تو گدائی
گویند و اگر بعد هر غزل شعر	از غمره کشی لب چنان	ای بت بخدا مگر خدائی
علیه آرد تریکیند بماند	آینه بکف مدام داری	شاید که بخویش مبتلائی
از خور و پری کی ندارد	این باز واد او دلربائی	
پیوسته اگر بخاطر غیر	زین گونه بمن مستم نمائی	
دست من چاکه گریبان	بائی من و دامن بیابان	
از ناز تو ناز و لبری را	و چشم تو چشم ساحری را	
سبقت ز سایه زلف	اسب زده کعبه پری را	
آهوی فسون گریه بپزند	گوساله پرست سامری را	
بخام چنان باز تا مرده	سر زکشت و بیهوشی را	
تا زلف ترا ندید سبیل	دعوی گدشت همسری را	

نام شمس
ترکیب
ترکیب

تشریف و تشریح

مثال

در خلق خیره و چیل بکوب	ورد ام کسبی تو خوشتری را
تا فست ز کس بر اوید	شد بر هواست مگر یار
بجو رو بخامنا ز تا من	خوشتر کم نه داور سی را
یک دست اگر ز دست دادی	سر زشت بند پودی
دست من و چاک در گریان	پای من و دامن بیابان

مثال ترکیب بند حافظی فرماید
ترکیب بند

شاهی که پناه ملک و دولت	در غور و نهرا آفرین است
نوباوه خاندان ملک است	مکدر شده بوستانین است
بنام شهنشیه زمان است	هم نقد خلیف زین است
آمار و دلائل سعادت	تا بن چوارش از حسین است
در ملک جان بقدر شاه است	انصاف تو که کب شهید است
در خاتم قدر او نیست	فیرون چرخ دگرین است
تیغش بمیان کف و اسلام	سدایت و لیک است
گلک از کف است او است	شیش سر باز ویش است

هشتم	تعریف شیخ	تیس
		<p>ای سائے رحمتی که وی غیب با و نشان هرگز بشمار تو سر نارسیده بوستان نشان هم چنین جمال را تو مگر هم هیچ جمال را تو مگر در خواسته از حد چون نجات پیدا صبحگاه بر نام تو مگر کن گردون مشورا و اهر و لوا بر سلطنت تو بے تکلف بکنین تو میباید گواهی نام تو یقین که می بر آواز آن ماه تابا می</p>
<p>مستند و لغت زیاده شود در اصطلاح آمنت که بر وزن اصلی در باغی یا غول که و لفظ زیاده نماند که در بعضی باشد بعضی لفظ مستند و لغت زیاده شود در این را و قیاسی که در بعضی باشد بعضی لفظ</p>	<p>گردون که لطیفه بر آرد دژی چو تو در صد ناز شمال را بایک بعد از غش افغانی زیاده کرده باشند رباعی مستند ای دولت وصلت سببی آفریزی وقت که شمع طریق آفریزی خبرش تو از روی گم ای را جا ناجید به رسم سوری بزرگوار</p>	<p>ای دولت وصلت سببی آفریزی وقت که شمع طریق آفریزی خبرش تو از روی گم ای را جا ناجید به رسم سوری بزرگوار</p>

مثال را با یکدیگر بعد از تشریح الفاظ زیاده نموده شده است

فخری گوید

رباعی مشرود

چهارم

رقم بطینش بجایم | از اول شب تا سحر بیدارم

بنضم و طیب گفت از لطف | جز غش و تاری نمی بینم

مثال غزل مسترود ابن حسام گوید

غزل مسترود

و حضرت شاهی

جز نامه و آهی

نومید نیم نینر

گاه بی بنگا بی

یعنی که دور نقش

هندوی سیاه

ای یوسف ثانی

آنکست که تقریر کند حال گذارا

کز غفلت سبیل چرخ بر باد و هوا

بر چند نیم لایق بود و ملاطین

شادان عجیب که نوازندگان را

بر چه کمالی از تفسیر که است

بسته که هنوز به بود و تر خطا

نه پناه نمی آید و نه کس را

نام تم	تعریف و تشریح	مثیل
		<p>در هر بل چاهی صلیفم گشته فروین تنهار</p> <p>الاکه بد وزند اندام تو در بند قیاس شرط نباشد</p> <p>در غنچه کهای از لاله سیران قیاس تو قبارا</p> <p>از این حسام بر شعری حسن تو گر نبرد و نماند</p> <p>عاجت بگوای بر معجز عیسی نبود دست و پا</p>
	<p>شیب و بخت جوانی کردن چنانکه فائق گشته</p> <p>بدر طالع شیب آنرا گویند شیب</p> <p>که در قضیه باغ و لای دیگر شاعر زمان بهار است و شیب</p> <p>و این غزل را شود عشق و دل مئی لاله در جام گلگون بزم</p> <p>شعری حسن که نماند و باخیر نمی آید ز دخیله ابر هوا می آید</p> <p>منش و نظره روز و دل شب و روز در دست فاقم</p> <p>بسیار که شمع است و شیب اگر نشسته می ندارد و سپر</p> <p>نماند که در صحن قوای زاهدان و زنی که</p> <p>چنانکه در تفرقه تشریح قصیده گر این آید بی شیب سال</p>	<p>کجا به سیاحتی خوردن را تو هم نمی آید به باد زحمت چای</p> <p>سینه بخور شیب کن هم کباب گل آفتاب گل ماه تاب</p> <p>پیر لاله است و ز کس جز مخور خم که در دست هم</p> <p>آتش تو در سر کردن با</p>

نام شرم	تعریف و تشریح	مثیل
تشیب		بقول تو گرمی حرام آمده چادر شبست جونی شرب پنصل بهار سبک بشود دل فاقش از آتش می کشد
سسط	سسطه است و لغت جمع کردن و سرور اید در رشته کشیدن	اشکله اقسام است گمانه مسبو شبست خود نشود مثبت
و احوط لام	و احوط لام است از آنکه شاعر در سطره یا بیشتر کلمات را	ای قبله دین و کعبه حق ذات تو سعی ذات مطلق کم مثل تو زیر چرخ اوزن
برست	برست کند و صراط سوم یا فزون برست علی که از دل که یک طریق	محکوم تو آسمان جاست محکوک تو مالک القاب است و هزار خشت سمنند الحق
بر صلیبت	بر صلیبت زیاده مثبت گویند و اگر در معنی اصل بنیاده کند	مرج گشت نهی گل شمع با چهره شاد
و اگر سه مطر	و اگر سه مطر زیاده چشمنه و اگر چهار مطر سدل اگر چشمنه	پیشه میل کنون گفتن شب گل خوشی بکن برین خرم
و اگر شش	و اگر شش و اگر شش سیم و اگر نانه میل شده بنحله از هر	نانه گل چون گهره است باغ شده چون نم باشد چمن
بسته	بسته ششم قسم خود قرار بسته ششم قسم خود قرار	بسته ششم قسم خود قرار

و اگر در معنی اصل بنیاده کند
و اگر سه مطر زیاده چشمنه
و اگر چهار مطر سدل اگر چشمنه
و اگر شش و اگر شش سیم و اگر
نانه میل شده بنحله از هر
نانه گل چون گهره است
باغ شده چون نم باشد چمن
بسته ششم قسم خود قرار

نامم

تورفت ز شبرج

مشیل

مخمس حافظ روح

از عشق تو ای منم چنانم | اگر نیستی فویش دگمانم
 هر چند که زار و ناتوانم | گو دست دهد برار چانم
 در پائی صبار گشت فشانم

گشتم صنادر آرزویت | آشفته و تیرد دل چو موت
 هر چند نیرسم بگویت | شب نیست که از خلاق روت
 زار می بمانم نیانم

مسدس خواجہ غلام حسن

ای عشق تو با جان من بند و در | وصل تو صفا دل بجز تو که دست
 صورت ناخواند است که چهرت | پیدا شده با چرخ تو بر صورت
 نمی گسوت اگر تو بر فاکهرت | نمی دامن او صفا و درو
 بیرون صانع عالم را طاعت | بخیزد تو در طاعت طاعت
 در کشور خوبی بود یا تو شوی | تار کت زار و ز غارت
 فریاد من بخت و دل بی کسی | در روز آتش من و در آتش

نامم

تقریف و تشریح

مثیل

مبغ

مبغ خواص نصیر الدین سی گوید
 شب عکشا از نسیم نافه مشتاکا سبیل شب بونالیه
 غبر سارا نشان طره شب برنیا عود قمار سی بسو و جبر
 بار شده گوش گل بجز هزار باد چه عطار شد و در چون

ساخت نیم شک و غیر لحنه غیری

سوی ترنگت در چمن سبزان لاله و نسیم نو جویم بر سبزان
 شکل محبت بکشان چو چمن زهره بسان چمن چو چمن
 صورت سبزان چو شکوفه چمن مشتعلی از رخ و نشین چو گل

مه بخیان بخوم محو گل عمری

مشمع فائق گفته

دوستان حال زار مرا گوش کنی بکشتن بانه بیار مرا گوش کن
 قند دیده خونبار مرا گوش کن پیش آه شرر بار مرا گوش کن
 شرم درد و غم بسیار مرا گوش کن ماجرای ستم بار مرا گوش کن
 بد از من بنگاه بی لایه نه آه این تیغ سزاوار مرا گوش کن

تمشیل

چند از گنج خواران سرزبان بشم
چند از آتش دل در پست و پان بشم
چند چون ماتیان کز گریبان بشم
چند چون نوچه گر از ان بی پان بشم
چند سودا زده کوه بیابان بشم
چند چون بر قافله مالان بشم

سرم از سبب خفن کانه مجنون گم دید

پایم از گرم روی شعله بدایان جمید

مسبح فائق گفته

دو تن دیدم لب تابی از قوم نبود
با دایکسا دایر بر شقیقه بود
بر کتایبیکه چپ است بصدور
ننگ غم ز آئینه خاطر نشان بود
پا بر قمار بصدور کین کشود
دل ارباب نظر از رقص می خنود
سبیلین بر چلیپای رخ خاک بود
ساخت تقدیر بکافور کی خنود

جستین قشندل بقرن زهره

چون بختی شوق سبب سبب سبب
کلی صبر میدار گل نوبند
پای بگذشت بصدور ز در جگر آب
گردید ز رنگین پاکتار
سوی خوش نشاد از شفق بیکار
دید و ماند بایز رخ او یکار

نام قسم	تعریف و تشریح	مثیل
مسط		<p>آه چو بخت بدشوخ بخت زندگار رگ بر کشده هر مو گوهر در</p> <p>هر صدف هر گهر از دیده حسرت بگران</p>
		<p>سوزش سودا گرفت باز گریبان سوی سیاهان کشید پای دیوان</p> <p>آنچه که از عقل بوده کار بیان گشت پریشان از حال بشمار</p> <p>خون آرم خست آتش افغان مردم آبی نمود دیده گریان</p> <p>تا غم سحر آتشی زد بدل جان کوره آهنگر است سینه فزاین</p> <p>هم نفسان این خبر جانبان برید نزد من با و راشی بهرا خدا آورد</p> <p>کلفت بر خرم و غم از چار گشت بهم مجتمع سوی من آورد</p> <p>جذب شود ریگی ساقین بود دست من چاک جیبی بود</p> <p>گر میساخته آب روان بگو ناکه من باخته تا خاک فتنه خو</p> <p>دست رد و کسرم چون گل بگر منیت مرا قطره آب بر آبر</p> <p>و غم شیرین لبی اینده بر باد شد حالت من دروستان جانم باشد</p>

بسم الله العلی العظیم والصلوة علی رسولہ الکریم کہ این رساله خوش گفزار و
وزان اشعار در عرصه قلیل با وجود کثرت اشغال صوت اختتام نیرفت

قطعه تاریخ للمولف در سال هجری نهمی

سکیزار و دو صد و هشتاد و یکمین	گشت هجین رساله نادر با ختام
سال شروع ختم ز صوری و معنوی	فهمی بکن ز مصرعه اول تو نیکنام
مالیف این نمودم و مقصد نشنا	تسهیل وزن شعر و قوافی شدن مرام
دارم امید عفو و دعا را ز ناظرین	باشد اگر خطا و صوابی درین کلام
از فضل حق قبول و رواجش شده جای	بعدش همین دعا که بود ختم تمام

تاریخ دیگر از مولف

بسم الله شده ختم این رساله	برای دوستان با خوشنمای
بی تاریخ چون کردم تحبس	ندا آمد که گلزار رضائی



